

## پیش درآمد سوره

\* سوره‌ی کف از جمله سوره‌های مکی است و یکی از پنج سوره‌ایست که با ﴿الحمد لله﴾ شروع می‌شوند. این سوره‌ها عبارتند از سوره‌ی فاتحه، انعام، کف، سباء و فاطر، که تمام آنها با حمد و تقدیس خدای عزوجل شروع شده و به عظمت و کبریا و شکوه و جلال و کمال او اعتراف می‌کنند.

\* این سوره به منظور تثبیت عقیده و ایمان به عظمت خدای ذی‌الجلال سه قصه از قصه‌های جالب قرآن را مورد بحث قرار داده است. قصه‌ی اول عبارت است از قصه‌ی «اصحاب کف». این داستان عبارت است از داستان فداکاری و از خودگذشتگی در راه عقیده و باور. آنها جوانانی باایمان بودند که به خاطر حفظ دین از سرزمین خود فرار کردند و به غاری در قلب کوه پناه بردند. آنگاه به مدت سی صد و نه سال در آن غار به خواب رفتند و بعد از آن مدت طولانی خدای متعال آنان را بیدار کرد.

\* قصه‌ی دوم عبارت است از داستان حضرت موسی عليه السلام با حضرت خضر. این قصه عبارت است از داستان تواضع و فروتنی در راه کسب علم و اخبار غیبی که خدا آن بنده‌ی صالح، «خضر» را از آن آگاه فرمود و موسی از آن بی‌خبر بود تا این‌که خضر او را آگاه ساخت؛ مانند قصه‌ی کشتی و حادثه‌ی کشتن پسرک و بازسازی دیوار.

\* قصه‌ی سوم عبارت است از داستان «ذی‌القرنین». ذی‌القرنین پادشاهی بود عادل و باتقوی، خدا او را موفق کرد که سلطنت دنیای آن روزگار را به دست آورد و مشرق و مغرب کره‌ی زمین را به تصرف درآورد و سد عظیمی را بنا نهاد.

\* همان‌طور که این سوره این سه قصه را در راه هدف خود به کار می‌گیرد، سه مثال واقعی را نیز به کار می‌گیرد تا نشان دهد که حق و حقیقت با فزونی مال و تسلط ارتباطی ندارد، بلکه به عقیده و باور مربوط است. مثال اول در مورد ثروتمند مغرور و بینوایی است که عقیده و ایمان را مایه‌ی عزت خود می‌داند، قصه‌ای که قهرمانان آن صاحبان دو باغ هستند. مثال دوم درباره‌ی حیات دنیا و فنا و زوال آن است. مثال سوم در رابطه با تکبر و غرور است که در قالب امتناع ابلیس از سجده بردن برای آدم و محروم شدن او از رحمت خدا بیان شده است. تمام این قصه‌ها و امثال به قصد پند و عبرت آمده‌اند.

**نامگذاری سوره:** این سوره به سوره‌ی «کَهف» موسوم است؛ چون در آن، قصه‌ی اصحاب کَهف ذکر شده است.

\*\*\*

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَ لَمْ يُجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ﴿١﴾ قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿٢﴾ مَا كَثُرَ فِيهِ فِيهِ أَبَدًا ﴿٣﴾ وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ﴿٤﴾ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِابْنَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ﴿٦﴾ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴿٧﴾ وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا ﴿٨﴾ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ﴿٩﴾ إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿١٠﴾ فَضَرْبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿١١﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ﴿١٢﴾ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ

فَتِيَّةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَا هُمْ هُدًى ﴿١٣﴾ وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ  
 وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَّا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا ﴿١٤﴾ هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ  
 آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿١٥﴾ وَإِذْ  
 اعْتَرَضْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ  
 لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا ﴿١٦﴾ وَ تَرَى السَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا  
 غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ  
 وَ مَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ﴿١٧﴾ وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ  
 الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ  
 فِرَارًا وَ لَمَلَّيْتَ مِنْهُمْ رُعبًا ﴿١٨﴾ وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَا هُمُومًا لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ  
 قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى  
 الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾  
 إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٢٠﴾ وَ كَذَلِكَ  
 اعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَتَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ  
 فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ  
 مَسْجِدًا ﴿٢١﴾ سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَ  
 يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا  
 مِرَاءً ظَاهِرًا وَ لَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٢٢﴾ وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا ﴿٢٣﴾  
 إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ أَذْكَرَ رَيْتَكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا ﴿٢٤﴾  
 وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ أزدَادُوا تِسْعًا ﴿٢٥﴾ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ  
 السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ مَا هُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ  
 أَحَدًا ﴿٢٦﴾

معنی لغات: ﴿باخع﴾ قاتل و مهلك. لیث گفته است: باخع الرجل نفسه؛ یعنی از کین خود را کشت، خود را دق مرگ کرد. اصل باخع به معنی تلاش است. ﴿جرزا﴾ زمین بدون سبزه و رستنی. ﴿الكهف﴾ شکاف وسیع در دل کوه، و اگر وسیع نباشد آن را غار گویند. ﴿الرقیم﴾ لوحه‌ای که بر آن اسامی اصحاب کهف نوشته شده بود. ﴿شططا﴾ ستم و غلو و تجاوز از حد. فراء گفته است: اشتط فی الأمر، از حد تجاوز کرد. و شط المنزل؛ یعنی دور شد. ﴿تزاور﴾ خم می‌گردد و مایل می‌شود. از «ازورار» به معنی میل و کج شدن است. عنتره گفته است: «و ازور من وقع القنابلبانه»: بر اثر اصابت نیزه به سینه‌اش خم شد. ﴿الوصید﴾ آستانه؛ یعنی آستانه‌ی کهف. ﴿فجوة﴾ جای وسیع. ﴿ورقکم﴾ ورق به معنی نقره می‌باشد، خواه مسکوک باشد یا غیر مسکوک. ﴿أعثرنا﴾ آگاه شدیم. ﴿تمار﴾ مجادله می‌کنی، مرأ به معنی مجادله است.

تفسیر: ﴿الحمد لله الذی أنزل علی عبده الكتاب﴾ ستایش کامل و تعظیم و تجلیل وافق فقط شایسته‌ی خدا است که از روی انعام و احسان بر پیامبر خود، محمد و دیگر مخلوقات قرآن را نازل کرد. ﴿و لم يجعل له عوجا﴾ و هیچ‌گونه کجی را نه در الفاظ و نه در معانی آن قرار نداده است و هیچ‌گونه عیب و نقصی در آن وجود ندارد. ﴿قیما﴾ استوار و محکم و خالی از اختلاف و تناقض است. طبری گفته است: این از باب مقدم و مؤخر است؛ یعنی کتاب را استوار و بدون کژی و کاستی نازل کرده است؛ استوار و مستقیم است و خالی از اختلاف و تفاوت بوده و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست. (۱) ﴿لینذر بأسا شدیداً من لدنه﴾ تا به وسیله‌ی این قرآن کافران را از عذاب سخت خود بر حذر بدارد. ﴿و یشیر المؤمنین الذین یعملون الصالحات﴾ و به آنهایی که این قرآن را قبول و تصدیق می‌کنند و اعمال نیکو انجام می‌دهند، مزده بدهد که: ﴿أن لهم أجراً حسناً﴾

پاداشی نیکو یعنی بهشت و نعمت‌های پایدارش برای آنان مقرر است. ﴿ما کثیرن فیه أبدا﴾ در آن نعمت سرای پایدار و جاودان، مقیم و ساکن می‌شوند. ﴿وینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا﴾ و تا آن کافران را از عذاب دردناک بترساند که به خدا فرزند نسبت می‌دهند. بیضاوی گفته است: برای نشان دادن بزرگی کفر آنان، آنها را ذکر کرده و تهدید را تکرار نموده است، اما نوع عذاب را ذکر نکرده؛ چون قبلاً از آن بحث شده و دیگر نیازی به آن نیست. <sup>(۱)</sup> ﴿ما لهم به من علم﴾ درباره‌ی این افترای زشت و ناپسند اصلاً چیزی نمی‌دانند. ﴿و لا لآبائهم﴾ و نیز پیشینیان آنها که از آنان تقلید می‌کنند، چیزی از آن نمی‌دانستند، در نتیجه عموماً در بیابان نادانی و گمراهی سرگردان و متحیر هستند. ﴿کبرت کلمة تخرج من أفواههم﴾ گفته‌ی زشت و بسیار بزرگی از دهانشان بیرون آمد. چه عجب گفته‌ی زشت و ناپسند از دهان آن مجرمان بیرون آمد که بی‌نهایت فاسد و باطل است! ﴿إن یقولون إلا کذبا﴾ جز دروغ و بهتان و ناروا چیزی نمی‌گویند. ﴿فلعلک باخع نفسک علی آثارهم﴾ ای محمد! نزدیک است که تو از جدایی و پشت‌کردن و رو برتافتن آنها از ایمان، خود را از فرط غم و اندوه بکشی. ﴿إن لم یؤمنوا بهذا الحدیث أسفا﴾ اگر به این قرآن ایمان نیاورند از فرط تأسف و حسرت بر آنان، خود را به مهلکه دراندازی، اما چنان افرادی شایسته نیستند که به حال آنها غم بخوری. آیه خاطر پیامبر ﷺ را تسلی می‌دهد. ﴿إنا جعلنا ما علی الأرض زینة لها﴾ همان‌طور که آسمان را به زیور ستارگان آراسته‌ایم، گنج‌ها و کالاهای باارزش و طلا و نقره و دیگر اشیاء نهفته در زمین را مایه‌ی زینت و آرایش آن قرار داده‌ایم. ﴿لنبلوهم أحسن عملا﴾ تا مردم را در بوته‌ی آزمایش قرار بدهیم و معلوم شود که کدامیک در مقابل اوامر الهی مطیع‌تر و کدام‌یک عملش برای آخرتش نیکوتر است. ﴿وإنا لجاعلون ما علیها صعیدا جرزا﴾ بدون شک ما تمام زینت و

نعمت‌هایی را که در روی زمین قرار دارد، نابود کرده و آن را به صورت توده‌ای از شن و ماسه در خواهیم آورد تا این که زمین لخت و بدون سبزه و حیات شود و به زمین خشک و خالی تبدیل گردد. قرطبی گفته است: آیه برای تسلی خاطر پیامبر ﷺ نازل شده است؛ یعنی ای محمد! به دنیا و دنیا داران اهمیت مده؛ چون ما آن را برای دنیا داران وسیله‌ی آزمایش قرار داده‌ایم؛ زیرا در بین آنان هستند افرادی که اندیشه را به کار می‌گیرند و ایمان می‌آورند و نیز هستند افرادی که راه کفر را در پیش می‌گیرند. بدون شک روز رستاخیز در پیش روی آنان قرار دارد، پس کفر آنان بر تو گران نیاید؛ زیرا آنها را مجازات خواهیم کرد. <sup>(۱)</sup> ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ قصه‌ی اصحاب کهف را شروع کرده است. کهف عبارت است از: غاری وسیع در دل کوه. ورقیم بنا به قول مشهور لوحی است که اسامی اصحاب کهف بر آن نگاشته شده بود؛ یعنی ای محمد! گمان مبر داستان اصحاب کهف با این که عجیب به نظر می‌آید، عجیب‌ترین آیات خدا باشد؛ چون در اوراق و صفحات این عالم هستی عجایب و شگفتی‌های بالاتر از قصه‌ی اصحاب کهف رقم خورده است. مجاهد گفته است: یعنی آیا می‌پنداری که قصه‌ی آنها عجیب‌ترین آیات می‌باشد؟ نه، در آیات ما بسی عجیب‌تر از آن موجود است. <sup>(۲)</sup> ﴿إِذْ أَوَى الْفِتْيَةَ إِلَى الْكَهْفِ﴾ <sup>(۳)</sup> به یاد بیاور زمانی را که جوانان به غاری در دل کوه پناه بردند و آن

۱- زادالمسیر ۵/ ۱۰۸.

۱- قرطبی ۱۰/ ۳۵۴.

۳- قصه‌ی اصحاب کهف به طور مختصر چنین است: مفسران آورده‌اند که در یکی از شهرهای روم به نام «طرطوس» بعد از عهد حضرت عیسی علیه السلام پادشاهی ستمکار و گردنکش به نام دقیانوس زندگی می‌کرد. این پادشاه مردم را به پرستش بت‌ها می‌خواند و هر مؤمنی را که دعوت گمراهی او را نمی‌پذیرفت، می‌کشت، تا جایی که فتنه بر اهل ایمان بالا گرفت. وقتی جوانان چنین دیدند، سخت افسرده و پریشان گشتند. خبر آنان به شاه ستمگر رسید. کسی را دنبال آنها فرستاد وقتی در مقابل شاه قرار گرفتند، آنها را تهدید به کشتن کرد، که اگر بت‌ها را پرستش نکنند و برای طاغوت‌ها قربانی ذبح نکنند، آنان را خواهد کشت. اما آنها در مقابلش ایستادند و ایمان خود را اعلام کردند و گفتند: (خدای ما خدای آسمان‌ها و زمین است و جز او خدایی نخواهیم خواند). پادشاه به آنان گفت: شما جوان هستید و تجربه‌ای

را مأوای خود قرار دادند. ﴿فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً﴾ آنگاه گفتند: خدایا! از خزانه‌ی رحمت خودت به ما رحمت و روزی عطا فرما. ﴿وَهِيَءَ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشْدًا﴾ و تمام کار و امور ما را اصلاح فرما و ما را در زمره‌ی هدایت‌شدگان و رشدیافتگان قرار بده. ﴿فَضْرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا﴾ سال‌های متمادی در غار خواب را بر آنان چیره کردیم. ﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيًّا﴾ سپس آنها را بیدار کردیم تا ببینیم کدام گروه مدت خواب آنها را در غار با دقت برمی‌شمارد؟ در التسهیل آمده است: منظور از حزین اصحاب کهف و افرادی است که خدا آنها را فرستاد تا آنان را

ندارید، لذا تا فردا به شما مهلت می‌دهم تا نظر خود را اعلام کنید، اما آنها شبانه فرار کردند و سرراهشان با چوپانی برخورد نمودند، سگ چوپان به دنبال آنها افتاد. بامدادان به غاری پناه بردند. شاه و سربازانش آنها را تعقیب کردند. وقتی به در غار رسیدند ترس و هراس مردان را فرا گرفت و از وارد شدن به غار هراسیدند. شاه گفت: دهانه‌ی غار را سد و کنید تا از گرسنگی و تشنگی هلاک شوند. خدا خواب را بر آنان چیره کرد و سی صد و نه سال در خواب ماندند بدون این‌که از دنیای خارج خبری داشته باشند. آنگاه خدا آنان را بیدار کرد و گمان بردند یک روز یا کمتر از آن در خواب بوده‌اند. احساس گرسنگی کردند، یکی از خودشان را برای خرید غذا فرستادند و به او گفتند: احتیاط کن و خودت را مخفی بدار. او به راه افتاد، وقتی به شهر رسید، دید که چهره‌ی شهر عوض شده است و هیچ‌کس را نمی‌شناسد. با خود گفت: شاید اشتباه آمده‌ام. سپس غذا را خرید، وقتی خواست بهایش را پردازد، فروشنده آن را زیر و رو کرده و گفت: این پول را کجا پیدا کرده‌ای؟ مردم در اطرافش جمع شدند و گفتند: این قدیمی است و مربوط به زمان دقیانوس است. پرسید: دقیانوس چه کار کرد و چه شد؟ گفتند: قرن‌ها قبل مرده است. گفت: به خدا هیچ‌کس سخنان مرا باور نمی‌کند، ما جمعی از جوانان بودیم، پادشاه ما را به پرستش بت‌ها مجبور می‌کرد. ما هم شبانه فرار کردیم و به غار پناه بردیم، دوستان ما فرستاده‌اند برایشان غذا بخرم. با من به غار بیایید تا یارانم را به شما نشان بدهم. از سخنانش تعجب کردند و موضوع را به شاه خبر دادند. شاه مردی باایمان بود. وقتی خبر را شنید، خود و سربازانش همراه با مردم به راه افتادند. آنها از سر و صدای اسب‌ها گمان کردند دقیانوس است. و به نماز ایستادند. پادشاه نزد آنان رفت، دید در حال نماز خواندن می‌باشند. وقتی نماز را تمام کردند، شاه آنان را در آغوش گرفت و خبر داد که مردی مؤمن است و دقیانوس قرن‌ها پیش مرده است. به داستان آنها گوش فرا داد و دریافت خدا آنها را به عنوان دلیل و آیت برای مردم فرستاده است، سپس خدا آنها را به خواب برد و جانشان را گرفت و مردم گفتند: بر مزار آنها مسجدی می‌سازیم.

بینند.<sup>(۱)</sup> و مجاهد گفته است: مراد از دو حزب خود اصحاب کهف می باشند؛ چون وقتی بیدار شدند، در مورد مدت توقفشان در غار اختلاف پیدا کردند. بعضی می گفتند: یک روز یا کمتر از یک روز در غار مانده ایم و دیگران می گفتند: خدا بهتر می داند چه مدت است که در غار به سر می بریم.<sup>(۲)</sup> قول اول از ابن عباس روایت شده است. ﴿نَحْنُ نَقْصُ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ﴾ ای محمد! ما قصه‌ی عجیب آنها را صادقانه و بدون کم و زیاد بر تو باز می گویم. ﴿إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾ آنها جوانانی بودند که به خدا ایمان داشتند، و ما آنها را بر دین استوار کرده و یقین آنها را افزایش دادیم. ﴿وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ عزم و اراده‌ی آنها را تقویت نمودیم و به آنها صبر و شکیبایی الهام کردیم، تا قلوبشان بر حق ثابت و راسخ و مطمئن شد و ایمانشان مستحکم گشت. ﴿إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ آنگاه که در مقابل پادشاه کافر و ستمکار ایستادند و با شهادت گفتند: خدای ما همان خالق آسمان‌ها و زمین است، نه بت‌ها که تو ما را به عبادت آنها دعوت می کنی. ﴿لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِ إِيَّاهِ﴾ غیر او را شریک او قرار نمی دهیم، پس او یگانه و بی شریک است. ﴿لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا﴾ اگر غیر او را پرستش کنیم، از حق تجاوز کرده ایم و از راه درست منحرف شده ایم، و خود را در تاریکی و گمراهی انداخته ایم. ﴿هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ آلِهَةٍ﴾ آنها از همشهریان ما می باشند که بدون دلیل و از روی تقلید به عبادت بت‌ها پرداخته اند. ﴿لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ﴾ چرا بُرهانی آشکار بر عبادت آنها ارائه نمی دهند. هدف از به کارگیری ﴿لَوْلَا﴾ ناتوان نشان دادن آنها می باشد. انگار می خواهند بگویند: آنها نمی توانند دلیلی روشن بر پرستش بت‌ها بیاورند پس آنها به خدا دروغ می بندند.<sup>(۳)</sup> ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ استفهام به معنی

۱- التسهیل ۲/ ۱۸۳.

۲- حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳/ ۷.

۳- شهید سید قطب در فی ظلال می گوید: «تا اینجا موقف و وضع جوانان، روشن و صریح و قطعی و بدون شبهه و تردید به نظر می آید. آنها در جسم نیرومند و قوی و فولادین بودند، در ایمان راسخ و در تفرشان از اعمال قوم خود



نفی است. یعنی هیچ احدی ظالمتر از آن کس نیست که به خدا دروغ نسبت داده و برای او شریک قرار می‌دهد. ﴿وَإِذْ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ﴾ ای جوانان! اینک که از قوم خود و معبودهای دروغین آنها دوری گزیده‌اید، ﴿فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ﴾ به غار پناه ببرید. ﴿يَنْشُرْ لَكُمْ رَبِّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ خدا رحمت خود را بر شما گسترش می‌دهد. ﴿وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا﴾ و اسباب معیشت و نهار و شام را در این غار برایتان فراهم می‌کند. ﴿وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ﴾ ای مخاطب! آفتاب را می‌بینی که چون برآید از غارشان به سوی راست میل کند. ﴿وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ مِنْ ذَاتِ الشَّمَالِ﴾ و وقتی غروب می‌کند آنان را از سوی چپ واگذارد. منظور این است که به هنگام طلوع و غروب آفتاب، از لطف و کرم خدا، آفتاب آنها را نمی‌زند تا گرمایش آنان را اذیت نکند. ﴿وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ﴾ آنها در فراخی و وسط غار قرار دارند، به طوری که آفتاب نه در اول روز آنها را می‌گیرد و نه در آخر روز. ﴿ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ﴾ این امر از دلایل قدرت متجلی خدا می‌باشد. ابن عباس گفته است: اگر آفتاب بر آنان می‌تابید، آنها را می‌سوزاند، و اگر زیر و رو نمی‌شدند، زمین آنها را می‌پوساند.<sup>(۱)</sup> ﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ﴾ آنکه خدا او را به ایمان هدایت کند و او را به راه سعادت ارشاد نماید، همو هدایت شده می‌باشد. ﴿وَمَنْ يَضَللْ فَلَنْ نُجِد لَهُ وَلِيًا مَرشِدًا﴾ و خدا هر کس

---

استوار بودند، هر دو راه هویدا و مشخص بود، راهی برای کنار آمدن و سازش نمانده بود. فرار به منظور نجات عقیده لازم و ضروری بود. جمعی بودند در محیطی شرک آلود راه هدایت را یافته بودند، در چنین محیطی زندگی برای آنان میسر نبود. آنها خود را علنی و برملا کرده بودند و نیز توانایی مدارا با قوم را نداشتند که به عنوان تقیه خدایان آنها را پرستش کنند و عبادت خود را نهان بدارند. راجح این است که کارشان برملا شده بود. و جز فرار چاره‌ای نداشتند و راهی نبود آن را بگیرند. می‌بایست با دین خود به سوی خدا فرار کنند و غار را بر زینت دنیا ترجیح دهند. تصمیم خود را گرفته بودند و با هم بحث و گفتگو کرده سپس به غار تنگ و تاریک پناه بردند. در آنجا از رحمت خدا برخوردار شده و آسودند، غار را وسیع و گسترده یافتند و رحمت خدا بر آنان سایه انداخت و نرمش و رفاه و آسایش شامل

را به سبب عمل بدش گمراه کند، دوست و راهنمایی نمی‌یابی که او را هدایت کند. ﴿و تحسبهم أيقاظا وهم رقود﴾ ای بیننده! اگر آنها را می‌دید، گمان می‌کردی بیدارند؛ زیرا چشمانشان باز بود و به این طرف و آن طرف زیر و رو می‌شدند، وانگهی آنها در خواب بودند. ﴿و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال﴾ آنها را از طرفی به طرفی دیگر زیر و رو می‌کنیم تا زمین جسد آنها را نخورد. ﴿و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید﴾ و سگشان که به دنبال آنها راه افتاده بود در دهانه‌ی غار دست‌هایش را باز گذاشته و انگار از آنان پاسداری می‌کند. ﴿لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا و ملثت منهم رعبا﴾ اگر آنها را در آن حالت می‌دید از آنها ترسیده و فرار می‌کردی؛ زیرا خدا آنها را از هیبت خاصی برخوردار کرده بود. بنابراین دیدنش‌ان رعب و هراس را برمی‌انگیخت؛ چون بیننده آنان را خوابیده تصور می‌کرد اما همچون بیدار می‌نمودند، از یک طرف به آن طرف غلت می‌خوردند اما بیدار نمی‌شدند. ﴿و كذلك بعثناهم لیتساءلوا بینهم﴾ همان‌طور که آنها را در خواب فرو بردیم، همان‌طور هم آنها را از آن خواب طولانی و بعد از آن زمان دراز که بیشتر به مرگ شبیه بود، بیدار کردیم تا درباره‌ی مدت توقفشان در غار از یکدیگر پرسند. ﴿قال قائل منهم کم لبثتم قالوا لبتنا یوماً أو بعض یوم﴾ یکی از آنها پرسید: چقدر در این غار مانده‌ایم؟ در جواب گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز مانده‌ایم. مفسران گفته‌اند: آنها در موقع صبح وارد غار شدند و خدا آنها را در آخر روز بیدار کرد. وقتی بیدار شدند گمان کردند آفتاب همان روز است که دارد غروب می‌کند، لذا گفتند: یک روز در غار بوده‌ایم، اما وقتی دیدند هنوز غروب نکرده است، گفتند: بخشی از یک روز، و نمی‌دانستند که سی صد و نه سال در خواب بوده‌اند. ﴿قالوا ربکم أعلم بما لبثتم﴾ بعضی از آنها گفتند: بحث فایده ندارد، خدا می‌داند چقدر مانده‌ایم؟ اصلاً چه ارزشی دارد که بدانیم چقدر مانده‌ایم، فعلاً مطلب مهم و مفید را داشته باشید که ما گرسنه هستیم. ﴿فابعثوا أحدکم بورقکم هذه إلى المدینة﴾ یکی را با این پول نقره به شهر بفرستید.

﴿فلینظر أيها أذکی طعاما فلیأتکم برزق منه﴾ بهترین و حلالترین و لذیذترین خوراک را بیابد و برایمان بخرد. ﴿ولیتلطف ولا یشعرن بکم أحدا﴾ موقع رفتن به شهر و خریدن غذا دقت و احتیاط کند که هیچ‌کس از حال ما باخبر نشود. ﴿إنهم إن یظہروا علیکم یرجموکم أو یعیدوکم فی ملتہم﴾ آنها اگر بر شما چیره شوند، شما را سنگسار می‌کنند، یا شما را به دین باطل خودشان برمی‌گردانند. ﴿ولن تفلحوا إذا أبدا﴾ اگر به دین آنها برگردید و با کفرشان موافق شوید، هرگز به خیر و نیکی نایل نمی‌آید. جماعت در بین خود، ترسان و با احتیاط و به آرامی بحث می‌کردند. بیم داشتند پادشاه ستمکار به آنها دسترسی پیدا کند و آنها را از دم تیغ بگذراند یا آنان را به عبادت بت‌ها وادارد. از این‌رو به یار خود توصیه می‌کردند که با دقت و احتیاط وارد شهر بشود و از آن خارج گردد. ﴿وکذلک أعتزنا علیہم لیعلموا أن وعد اللہ حق وأن الساعة لا ریب فیہا﴾ همان‌طور که آنها را از خواب بیدار کردیم، همان‌طور هم مردم را از حال آنها باخبر نمودیم تا بدین وسیله بر درستی بعث و زنده شدن استدلال کنند و یقین حاصل نمایند که شکی در وقوع رستاخیز و قیامت نیست. بنابراین داستان اصحاب کهف دلیلی آشکار و روشن بر وقوع حشر و نشر است و به طور قطع بر امکان حشر و نشر دلالت دارد. پس همان خدایی که قادر است بعد از سی صد سال خواب، باز آنها را بیدار کند، نیز می‌تواند بعد از مرگ انسان را زنده کند. ﴿إذ یتنازعون بینہم أمرہم﴾ وقتی که خدا مردم را از حال اصحاب کهف باخبر ساخت و جان آنان را گرفت، در مورد اصحاب کهف در بین خود بگو مگو و اختلاف پیدا کردند. ﴿فقالوا ابنوا علیہم بنیانا﴾ بعضی از مردم گفتند: بر در غار آنها ساختمانی بسازید تا یادبودی برای آنها باشد. ﴿رہم أعلم بہم﴾ خدا به حال و وضع آنها آگاهتر است. ﴿قال الذین غلبوا علی أمرہم لنتخذن علیہم مسجدا﴾ گروهی دیگر که شامل اکثریت بود گفتند: بر در غار مسجدی می‌سازیم و در آن به نماز و عبادت خدا می‌پردازیم. ﴿سقولون ثلاثة رابعہم کلہم﴾ آن جماعت از اهل کتاب که در زمان پیامبر ﷺ به

داستان آنها می پردازند خواهند گفت: آنها سه نفر بودند و سگشان که آنها را دنبال می کرد، چهارمیشان بود. ﴿و يقولون خمسة سادسهم کلهم رجاً بالغیب﴾ و بعضی هم با پیروی از ظن و گمان و بدون یقین و علم همچون انسانی که درباره ی مکانی ناشناخته بحث می کند، می گویند: آنها پنج نفرند و ششمین آنها عبارت است از سگشان. ﴿و يقولون سبعة و ثامنهم کلهم﴾ و بعضی هم می گویند: آنها هفت نفرند و هشتمیشان سگشان می باشد. ﴿قل ربی أعلم بعدتهم﴾ بگو: فقط خدا عدد حقیقی آنها را می داند. ﴿ما يعلمهم إلا قلیل﴾ جز برای تعداد کمی از مردم، تعداد آنها معلوم نیست. ابن عباس گفته است: من جزو آن تعداد اندک هستم. آنها هفت نفر بودند و خدا آنها را برشمرد تا به عدد هفت رسید. (۱)

مفسران گفته اند: خدا بعد از قول اول و دوم، ﴿رجماً بالغیب﴾ را آورده است و بعد از قول آخر چیزی را نیاورده است. پس انگار به آن اقرار کرده است. پس از آن پیامبر را بهتر و کاملتر متوجه کرده است و آن عبارت است از این که دانستن و آگاهی از این موضوع را به دانای نهان ها ارجاع بدهد. ﴿فلا تمار فیهم إلا مرأء ظاهراً﴾ در مورد تعداد یقینی آنها جز از روی یقین با اهل کتاب مجادله مکن. ﴿و لاتستفت فیهم منهم أحدا﴾ درباره ی داستان آنها از هیچ کس مپرس؛ زیرا همان مقدار که به تو وحی شده است کافی است. ﴿و لاتقولن لشیء إنی فاعل ذلك غدا إلا أن یشاء الله﴾ وقتی تصمیم به انجام کاری گرفتی مگو فردا آن را انجام می دهم، مگر این که آن را به خواست خدا موکول کرده باشی و بگویی: اگر خدا بخواهد، با خواست خدا. ابن کثیر گفته است: سبب نزول این آیه این است: وقتی درباره ی داستان اصحاب کهف از پیامبر ﷺ سؤال شد، گفت: «فردا جواب را به شما می گویم»، بعد از آن وحی پانزده روز متوقف شد. (۲) ﴿و اذکر ربک إذا نسیت﴾ اگر گفتن «إن شاء الله» را فراموش کردی و سپس متوجه شدی، آن را بگو تا همواره عظمت خدا در قلبت بماند.

﴿وقل عسی أن یمدینی ربی لأقرب من هذا رشدا﴾ و بگو: امیدوارم خدا در مورد صلاح دین و دنیا به من توفیق عطا فرماید. ﴿و لبثوا فی کهنهم ثلاثاً سنین و ازدادوا تسعاً﴾ سی صد و نه سال به صورت خوابیده در غار ماندند. این تبیین و تفصیل اجمالی است که در جمله‌ی ﴿سنین عدد﴾ و ﴿قل الله أعلم بما لبثوا﴾ وارد شده بود؛ یعنی خدا به طور یقین از مدت ماندن آنها در غار آگاه است. ﴿له غیب السموات و الأرض﴾ علم غیب آسمان‌ها و زمین به او اختصاص دارد، و خدای حکیم و آگاه، خبر یقین آن را به تو داده است. چه عجب و نیکو هر موجودی را می‌بیند و چه نیکو همه چیز و هر شنیدنی را می‌شنود و نهان‌ها را بسان عیان‌ها در می‌یابد. ﴿أسمع به و أبصر﴾ خداوند متعال چقدر بینا و شنواست! جز خدا یار و یاورى ندارند. ﴿و لا یشرك فی حکم أحد﴾ شریک و شیهه و همگون ندارد. در حکم و قضاوتش هیچ کس را سهم نمی‌کند؛ چون از غیر خود بی‌نیاز است.

تکات بلاغی: ۱- ﴿یبشر ... و ینذر﴾، ﴿یهدی ... و یضلل﴾، ﴿أیقاظا ... و رقود﴾ و ﴿ذات الیمین ... و ذات الشمال﴾ متضمن طباقند.

۲- ﴿فضربنا علی آذانهم ... ثم بعثناهم﴾ متضمن طباق معنوی است؛ زیرا اولی یعنی آنها را خواب کردیم و دومی یعنی آنها را بیدار کردیم.

۳- ﴿قاموا ... و قالوا﴾ شامل جناس ناقص است.

۴- ﴿لینذر بأسا شدیداً﴾ و ﴿و ینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا﴾ متضمن اطناب است؛ زیرا خاص را بعد از عام آورده است؛ چون ادعای داشتن فرزند برای خدا سخت ناروا می‌باشد. و نیز متضمن حذف و فصاحت عالی است که مفعول اول حذف شده است؛ یعنی ﴿لینذر الکافرین بأسا شدیداً﴾. سپس اول را ذکر کرده و در ﴿ینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا﴾ مفعول دوم را حذف کرده است؛ یعنی «عذاباً شدیداً»؛ چون اولی بر آن دلالت دارد و در اولی المنذرین حذف شده است؛ چون دومی بر آن دلالت دارد. و این خود لطیف‌ترین نوع فصاحت است.

۵- ﴿أَسْمِعْ بِهِ وَأُبْصِرْ﴾ با صیغه‌ی تعجب آمده است.

۶- ﴿بَاخِعْ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد. حال پیامبر ﷺ را با مشرکین به حال شخصی تشبیه کرده است که از دوستان جدا شده و فراق دوستان او را وادار کرده است که قصد خودکشی کند یا این‌که از فراق آنها دارد از بین می‌رود.

۷- ﴿فَضْرِبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ﴾ متضمن استعاره‌ی تبعیه می‌باشد. خواب سنگین به کشیدن پرده بر گوش‌ها تشبیه شده است. همان‌طور که چادر بر ساکنین کشیده می‌شود. و نیز ﴿وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ متضمن استعاره می‌باشد؛ چون ربط به معنی بستن است، پس معنی آن چنین می‌شود: همان‌طور که دهانه‌ی ظروف چرمی به وسیله‌ی بند بسته می‌شود، دهانه‌ی قلوب آنها را نیز بسته‌ایم.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ أَتْلُ مَا أَوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٧﴾  
 وَ أَضْرِبْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ  
 عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ  
 فُرْطًا ﴿٢٨﴾ وَ قُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ  
 نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِن يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ  
 سَاءَتْ مُرْتَقًا ﴿٢٩﴾ إِنِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ﴿٣٠﴾  
 أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِن أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ  
 يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِن سُندُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُّتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسَنَتْ  
 مُرْتَقًا ﴿٣١﴾ وَ أَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ  
 وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا ﴿٣٢﴾ كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْهُمَا أُكُلُهُمَا وَ لَمْ تَنْظِلْ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَّرْنَا خِلَافَهُمَا

أَنهَاراً ﴿٣٣﴾ وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً وَ أَعَزُّ نَفْراً ﴿٣٤﴾ وَدَخَلَ  
 جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَداً ﴿٣٥﴾ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدْتُ  
 إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿٣٦﴾ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ  
 مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾ لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾  
 وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِن تَرَنِ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالاً وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾  
 فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا  
 زَلَقًا ﴿٤٠﴾ أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَن تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا ﴿٤١﴾ وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأُصْبِحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ  
 عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٤٢﴾ وَلَمْ  
 تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا ﴿٤٣﴾ هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ  
 ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾ وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ  
 نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأُصْبِحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾ الْمَالُ وَ  
 الْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾ وَ يَوْمَ  
 نُسِرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمَّ نُغَادِرُ مِنْهُمُ أَحَدًا ﴿٤٧﴾ وَ عَرَضُوا عَلَىٰ  
 رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا ﴿٤٨﴾ وَ وُضِعَ  
 الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ  
 صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾ وَ إِذْ قُلْنَا  
 لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ  
 ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾ مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَ  
 الْأَرْضِ وَ لَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ﴿٥١﴾ وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ  
 الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا ﴿٥٢﴾ وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ  
 فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خداوند متعال داستان یاران غار را یادآور شد که آیین فداکاری و قربانی دادن و قهرمانی را در راه آرمان و عقیده و ایمان مصور و نمایان می‌سازد، به دنبال آن سرگذشت صاحبان دو باغ را آورد که داستان دو برادر از بنی اسرائیل است و در آن عقیده و باور در بوته‌ی آزمایش قرار داده می‌شود؛ داستان انسانی مؤمن که به ایمان و اعتقاد خود افتخار می‌کند و انسانی کافر که دو باغ دارد، و نیز پند و اندرزهایی که در آن نهفته است. و در خلال کلمات و آیات بعضی از رهنمودهای قرآنی نیز آمده است.

**معنی لغات:** ﴿ملتحداً﴾ ملجأ و پناهگاه. اصل آن از لَحَد است به معنی تمایل پیدا کرد، منحرف شد. به هرکس پناه ببری، به او مایل شده‌ای، اهل لغت چنین می‌گویند. ﴿فرطاً﴾ از حد تجاوز کردن. «فرس فرط» اسبی که پیشاپیش رمی اسب‌ها حرکت می‌کند. لیث گفته است: فرط یعنی امری که در آن افراط شده است. <sup>(۱)</sup> ﴿سرادقها﴾ سرادق: دیوار و حصار. ﴿المهل﴾ هرچه از معادن ذوب شده باشد. ابو عبید گفته است: هرچه ذوب شود از قبیل طلا و نقره و مس، مهل است. ﴿سندس﴾ حریر نازک. ﴿استبرق﴾ حریر ضخیم که دیباجش می‌گویند. ﴿الأرائك﴾ جمع اریکه به معنی تخت آراسته به پارچه و پرده است، مانند تخت عروس. ﴿حساباناً﴾ جمع حسابان به معنی صاعقه می‌باشد. ﴿هشیماناً﴾ علف خشکیده. ﴿نغادر﴾ ترک می‌گویم.

**سبب نزول:** روایت شده است که بزرگان قریش نزد پیامبر ﷺ گرد آمدند و گفتند: اگر می‌خواهی به تو ایمان بیاوریم، این بینوایان و گدایان یعنی «بلال و خباب و صهیب» و غیره را از خود بران، همنشینی ما با آنها برایمان ننگ است و ما از آن متنفریم، و برای آنها وقتی دیگر معین کن که با آنها بنشینیم، آنگاه خدا آیه‌ی ﴿واصبر نفسك مع الذين يدعون



ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه و لاتعد عیناک عنهم» را نازل کرد.<sup>(۱)</sup>

تفسیر: «و اتل ما أوحی إلیک من کتاب ربک» ای محمدا آیات قرآن و ذکر استوار را که خدا به تو وحی کرده است، بخوان. «لامبدل لکلماته» هیچ کس نمی‌تواند کلام خدا را تغییر دهد. «و لن تجد من دونه ملتجدا» و هرگز غیر از خدا پناهگاهی را نخواهی یافت. «و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی» خود را با مسلمانان ناتوان و بینوا دم‌ساز و محبوس کن که بامدادان و شامگاهان پروردگار خود را می‌خوانند. «یریدون وجهه» با راز و نیاز خود ذات خدا را می‌جویند. «و لاتعد عیناک عنهم» توجه و نظرت را به غیر آنها از جمله به ثروتمندان و بزرگان و اشراف، منحرف و منحرف مکن. مفسران گفته‌اند: پیامبر ﷺ حریص و خواهان بود که رؤسا ایمان بیاورند تا به تبعیت آنها پیروان آنها هم ایمان بیاورند. ولی هرگز خواستار زینت دنیا نبود. پس «خدا» به او امر کرد که به بینوایان مؤمن توجه کند و از آن بزرگان و اشراف مشرک روگردان شود. «ترید زینة الحیاة الدنیا» از همنشینی با آنها شرف و افتخار و مباحثات را می‌جویی. ابن عباس گفته است: از آنان رو مگردان و به غیر آنان رو میاور و به عوض آنها در طلب اصحاب شرف و ثروت مباش.<sup>(۲)</sup> «و لا تطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا» از گفته‌ی آنان که از تو خواسته‌اند مؤمنان بینوا را طرد کنی، اطاعت و پیروی مکن؛ زیرا نهاد آنان از یاد خدا خالی و غافل است. آنها در حقیقت با رو آوردن به دنیا، از دین و عبادت پروردگار خود رو برتافته‌اند. مفسران گفته‌اند: این آیه در مورد عینة بن حصن و یارانش نازل شده است که وقتی به خدمت پیامبر ﷺ آمدند، جمعی از مؤمنان فقیر در خدمتش بودند. در بین آنان سلمان فارسی بود که ردایی پشمی بر دوش داشت و از بس که عرق کرده بود بوی عرق می‌داد. عینة به پیامبر ﷺ گفت: بوی گند آنها شما را آزار نمی‌دهد؟ و ما بزرگان و

اشراف قبیله‌ی «مُضَر» اگر مسلمان شویم مردم هم مسلمان می‌شوند. هیچ کس مانع ما نمی‌شود که از تو پیروی کنیم، جز وجود اینها، پس آنها را از خودت دور کن تا ما از تو پیروی کنیم یا برای ما مجلسی ترتیب بده و برای آنان مجلسی دیگر، پیامبر ﷺ خواست نظرشان را برآورده کند، اما وقتی آیه نازل شد پیامبر ﷺ به جستجوی آنها پرداخت، وقتی آنها را دید، در کنارشان نشست و گفت: سپاس و ستایش شایسته‌ی خدا است در میان امت من کسانی را قرار داده که به من دستور داده است با آنان همنشین شوم و از آنان روی برنگردانم. ﴿وَاتَّبِعْ هَوَاهُ﴾ از هوی و هوس خود پیروی کرده و فرمان خدا را رها نموده است. ﴿وَكَانَ أَمْرَهُ فَرْطًا﴾ و کارش تباهی و نابودی است. ﴿وَقَالَ الْحَقُّ مَنْ رِيكُم فَنِ شَاءَ فَلَیْؤْمِنُ وَمَنْ شَاءَ فَلِیْكُفِّرُ﴾ به ظاهر امر است و در حقیقت وعید و تهدید و برحذر داشتن است. یعنی ای محمد! به آن غافلان بگو: با توضیح و بیانات خدای رحمان، حق نمایان شده است. پس هر کس که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس که می‌خواهد کافر شود. همان‌طور که در جای دیگری نیز گفته است: ﴿اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ﴾. ﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهَا كُلُّ شَیْءٍ سَاحِقَاتٍ لِّلْمَلَأِئِمَّةِ﴾ برای کافران به خدا و پیامبر آتشی سوزان و شدید و فراگیر آماده کرده‌ایم که بسان دستبند آنها را در بر گرفته است. ﴿وَإِنْ یَسْتَفِیْثُوا یَغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهَ﴾ اگر از شدت گرما فریادشان بلند شود و آب بخواهند، آبی مانند مس ذوب شده و روغن داغ به آنها داده می‌شود که صورت آنها را کباب می‌کند و چنانچه صورتشان به آن نزدیک شود از شدت حرارت آن را می‌سوزاند. در حدیث آمده است: آبی کدر و تیره رنگ بسان روغن تیره و جوشیده که وقتی به آن نزدیک شود پوست صورتش سوخته و در آن می‌ریزد؛<sup>(۱)</sup> یعنی پوست و صورتش در آن می‌افتد. خدا ما را از جهنم مصون بدارد! ﴿بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفِقًا﴾ نوشیدنی که به آنها داده

می‌شود بسی بد است و جهنم که منزل و آسایشگاه دوزخیان است، بد جایگاهی می‌باشد. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ خدای توانا بعد از این‌که حال بد فرجامان شقاوت‌مند را بیان کرد، طبق روشی که قرآن در ترغیب و ترهیب دارد، به ذکر حال و وضع نیکبختان نیک فرجام پرداخته است. یعنی ما پاداش عمل نیکوکار و مخلص را هدر نمی‌دهیم، بلکه بر آن می‌افزاییم. ﴿أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ﴾ این گروه باغ و بهشتی پایدار برای اقامت دارند. ﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ﴾ در پایین اطاق‌ها و منازلشان نهرهای بهشتی جاری است. ﴿يَجْلُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ﴾ در بهشت با دستبندهای طلایی آراسته می‌شوند. مفسران گفته‌اند: هر فرد در بهشت سه انگو در دست دارد: انگویی از طلا و انگویی از نقره و انگویی از لؤلؤ؛ چون خدا فرموده است: ﴿وَحَلُوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ﴾، و فرموده است: ﴿وَلَوْلُؤًا وَّلِبَاسَهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾. و در حدیث آمده است: زیورآلات مؤمن تا حد وضو می‌رسد. ﴿وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خَضْرَاءَ مِنْ سُنْدُسٍ وَّإِسْتَبْرَقٍ﴾ در انواع لباس می‌خرامند، و سندس و استبرق یعنی حریر نازک و ضخیم بر تن دارند. طبری گفته است: یعنی آنها از بین زیورآلات، از انگوی طلا و از لباس‌ها، از سندس یعنی دیباج و استبرق یعنی حریر ضخیم استفاده می‌کنند.<sup>(۱)</sup> ﴿مَتَكِّئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ﴾ در بهشت بر تخت‌های طلایی که با پارچه‌های رنگارنگ و زیبا تزیین یافته‌اند تکیه می‌دهند. ابن عباس گفته است: آرائک عبارت از تخت‌های طلایی است که با مروارید و یاقوت تزیین یافته و بر آنها تازه عروس و تازه داماد نشسته باشند. اریکه عبارت از سرزمین بین صنعا و ایله و بین عدن تا جایبه است.<sup>(۲)</sup> ﴿نِعْمَ الثَّوَابُ وَّحَسَنُ مَرْتَفَقًا﴾ چه نیکو است پاداش پرهیزگاران و بهشت چه نیکو جایگاهی است برای اهل بهشت! ﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ﴾ برای کفاری که از تو خواسته بودند بینوایان را از خود برانی

حال دو مرد را مثل بزن. مفسران گفته‌اند: آن دو مرد دو برادر از بنی اسرائیل بودند. یکی از آنها مؤمن و دیگری کافر بود که از پدر ارثی نصیبشان شد. برادر کافر با مال خود دو باغ بزرگ و «بهشت آسا» خرید. و برادر مؤمن مالش را در راه جلب رضایت خدا خرج کرد و پولش به آخر رسید. برادر کافر فقر و بینوایی برادرش را عیب و عار می‌پنداشت. آنگاه ثروت برادر کافر تباه شد، و این برای مؤمنی که در اطاعت خدا می‌باشد و کافری که در ناز و نعمت غرق شده و از راه خارج شده است، ضرب‌المثل شد. ﴿جعلنا لأحدهما جنتين من أعناب﴾ برای یکی از آنها - برادر کافر - دو باغ بزرگ از درختان انگور با انواع انگورهای لذیذ، قرار دادیم. ﴿وحففناهما بنخل﴾ اطراف آن دو را با ردیف‌هایی از درخت نخل احاطه کردیم. ﴿وجعلنا بينهما زرعاً﴾ در وسط این باغ کشتزاری قرار دادیم و در وسط آن دو نهر آبی می‌جوشید. منظره‌ی دل‌انگیز و شادی‌بخش را قرآن به شگفت‌انگیزترین شیوه ترسیم می‌کند. منظره‌ی دو باغ انگور با انواع انگورها، و در پیرامون آنها ردیف نخل‌های سر به فلک کشیده و در بین آن دو مزارع سرسبز و خرم که وسط آنها نهر آبی زلال جوشان و خروشان است! ﴿كلتا الجنتين آتت أكلها ولم تظلم منه شيئاً﴾ هر یک از آن دو باغ، میوه‌ی رسیده و بی‌نهایت مرغوب را به بار آورد و چیزی کم نداشت. ﴿وفجرنا خلالها نهراً﴾ نهر آبی را در وسط دو باغ جاری کردیم. ﴿وكان له ثمر﴾ برادر کافر در دو باغش انواع میوه و ثمر داشت. ﴿فقال لصاحبه وهو يحاوره أنا أكثر منك مالا وأعز نفراً﴾ صاحب دو باغ به رفیق باایمانش گفت: من از تو ثروتمندتر و شریف‌ترم و از تو بیشتر یار و هوادار و خدمتکار دارم. ﴿ودخل جنته وهو ظالم لنفسه﴾ دست برادر باایمانش را گرفت و وارد باغ شده و در آن به گردش پرداخت و درختان و میوه‌ها و نهر آب را به او نشان می‌داد و از بس که خودپرست و کافر بود، به خود ستم روا می‌داشت. ﴿قال ما أظن أن تبید هذه أبداً﴾ گفت: فکر نمی‌کنم این باغ هرگز از بین برود و نابود شود. ﴿وما أظن الساعة قائمة﴾ و گمان نمی‌کنم رستاخیز بیاید و برپا شود. نابودی باغ خود و حشر و نشر

را انکار کرد. ﴿وَلئن رددت إلی ربی لأجدن خیرا منها﴾ و اگر رستاخیزی که آن را تو گمان می‌بری وجود داشته باشد، در آن موقع خدا بهتر و والاتر از این به من عطا می‌کند. ﴿منقلبا﴾ در آخر و سرانجام، همان‌طور که در این دنیا به من داده است، در آخرت بر مبنای شایستگی خودم به من خواهد داد. ﴿قال له صاحبه و هو یحاوره﴾ مرد مؤمن بینوا در حالی که با برادرش بحث و مجادله می‌کرد، گفت: ﴿أکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا﴾ آیا خدا را انکار می‌کنی که تو را از خاک و سپس از نطفه، «منی» ساخته و خلق کرده است و بعد از آن تو را به صورت انسانی معتدل و راست قامت درآورد؟ استفهام برای توییح و سرزنش است. ﴿لکنأ هو الله ربی﴾ اما من به وجود خدا به عنوان پروردگار و خالقم اعتراف می‌کنم. ﴿و لا أشرك بربی أحدا﴾ و غیر را شریک خدا قرار نمی‌دهم، پس معبود حقیقی همو است و شریک و انباز ندارد. ﴿و لولا إذ دخلت جنتک قلت ما شاء الله﴾ چرا وقتی وارد باغت شدی و از درختان و میوه در شگفت شدی، نکفتی این هم از فضل و کرم خداست، هرچه را بخواهد، خواهد شد و هرچه را نخواهد، نخواهد شد. ﴿لا قوة إلا بالله﴾ جز به توفیق و یاری او ما توانایی اطاعتش را نداریم. ﴿إن ترن أنا أقل منك مالا و ولدا﴾ برادر مؤمن به برادر کافر گفت: اگر می‌بینی من بینواترم و توبه کثرت مال و اولاد مغروری و مباهات می‌کنی، ﴿فعی ربی أن یؤتین خیرا من جنتک﴾ جواب شرط چنین است: من از اعمال و احسان خدای متعال انتظار دارم حال من و تو را از لحاظ بینوایی و ثروتمندی، دگرگون کند و چون به او ایمان دارم امیدوارم باغی بهتر از باغ تو را به من عطا فرماید. و چون تو کافری نعمتش را از تو سلب کند و باز گیرد و باغت را نابود و ویران کند. ﴿و یرسل علیها حسبانا من السماء﴾ و آفتی بر آن نازل کند و آن را از بیخ برکند، یا صاعقه‌ی آسمانی آن را ویران کند. ﴿فتصبح صعیداً زلقا﴾ پس باغ به صورت زمینی صاف و لیز درآید که پا بر آن قرار نگیرد، و زمینی که رستنی است بر آن نروید. ﴿أو یصبح ماؤها غورا فلن تستطيع له طلبا﴾ یا آبش در زمین فرورود و تمام

کشت و درختان تلف شوند که در چنین حالتی هرگز نمی‌توانی آب فرورفته در زمین را پی‌جویی کنی تا چه رسد به این‌که بتوانی آن را بازگردانی. در اینجا گفتگو و بحث خاتمه می‌یابد و آرزوی برادر مؤمن با زوال نعمت برادر کافر تحقق پیدا می‌کند. و ناگهان سیاق کلام ما را از منظر دل‌انگیز و فرح‌بخش به منظره‌ی نابودی و ویرانی انتقال می‌دهد. ﴿و أحيط بثمره﴾ باغش به طور کلی نابود شد و خرابی و ویرانی و تلف شدن کشت و ثمر آن را فراگرفت. ﴿فأصبح يقلب كفيه على ما أنفق فيها﴾ بر اثر حزن و اندوه حاصل از تلف شدن مال و زحمتش، دست تأسف را به هم می‌مالید.

قرطبی گفته است: از تأسف و اندوه کف یک دست را به پشت دست دیگرش می‌زد؛ چون چنین عملی ناشی از پشیمان شدن است. ﴿وهي خاوية على عروشها﴾ در حالی که درب و داغان و خُرد شده و سقف‌ها افتاده و دیوارها ویران شده و به صورت ویرانه درآمد است. ﴿و يقول يا ليتني لم أشرك بربي أحدا﴾ از این‌که برای خدا شریک قرار داده بود پشیمان است و آرزو می‌کند که ای کاش در مقابل نعمت خدا ناسپاسی نمی‌کرد! اما تازه پشیمانی سودی ندارد. خدا فرموده است: ﴿و لم تكن له فئة ينصرونه من دون الله﴾ جماعتی را نمی‌یابد که او را یاری دهند و نابودی را از او دفع کنند. ﴿و ما كان منتصرا﴾ و خود قادر نبود انتقام خدا را از خود برطرف کند. پس قوم و خویش و فرزندی که زمانی به آنها مباحات و افتخار می‌کرد، برایش سودی ندارد، و خودش هم نمی‌تواند عذاب را از خود دور کند. ﴿هنا لك الولاية لله الحق﴾ در چنان موقعیت و حالتی، یاری و کمک فقط در اختیار خداست و از هیچ‌کس کاری ساخته نیست، پس فقط او یاور برحق است و دوستانش را یاری می‌دهد. ﴿هو خير ثوابا و خير عقبا﴾ خدا برای آن‌که به او ایمان دارد، در دنیا و آخرت بهترین پاداش مقرر می‌دارد و برای آن‌که به او تکیه می‌کند و به او امیدوار است، بهترین سرانجام قرار می‌دهد. ﴿و اضرب لهم مثل الحياة الدنيا كماء أنزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض﴾ این هم مثلی دیگر برای بیان فریبکاری‌های دنیا

است. تباه و نابود شدن شبیه این دو باغ می‌باشد. یعنی محمد! مثال زندگی دنیا را برای آنان بیان کن که در زوال و ناپایداری و سرآمدن آن همانند آبی است که خدا آن را از آسمان نازل کرده است و به وسیله‌ی آن رستنی‌های فراوان می‌روید. ﴿فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ﴾ همان رستنی‌ها خشک و شکسته و پوسیده گشته و باد آن را به چپ و راست می‌راند. ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾ خدا بر نابود کردن و زنده گردانیدن توانا می‌باشد و هیچ چیزی در زمین و آسمان او را وامانده و ناتوان نمی‌کند. ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ مال و اولاد زینت و آرایش این دنیای ناپایدارند و زوال‌پذیر و گذرايند و سرانجام آنها نابودی است. پس جز ابله و نادان، هیچ کس به آن مغرور نمی‌شود. ﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا﴾ ثمر و نتیجه‌ی اعمال نیک برای ابد باقی می‌ماند. پس اعمال نیک بهترین چیزی است که انسان را در پیشگاه خدا امیدوار می‌کند. ابن عباس گفته است: باقیات صالحات عبارت است از نمازهای پنجگانه. و نیز گفته است: عبارت است از هر عملی نیکو اعم از قول یا فعلی که برای آخرت می‌ماند.<sup>(۱)</sup> در حدیث آمده است: باقیات صالحات عبارت است از گفتن «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر». ﴿وَيَوْمَ نَسِیرَ الْجِبَالِ﴾ بعد از این که خداوند متعال دنیا و سرانجامش را یادآور شد، به ذکر قیامت و صحنه‌های هول‌انگیز آن پرداخت. یعنی به یاد بیاور روزی را که کوه‌ها را از جایگاهشان برمی‌اندازیم، و بسان ابر آنها را به حرکت آورده و آن را به صورت گرد و غبار پراکنده در می‌آوریم. ﴿وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً﴾ و زمین را آشکارا و نمایان می‌بینی به گونه‌ای که کوه و درخت و ساختمانی بر آن نمی‌ماند که مانع دیدن آن بشود. کوه‌ها برافکنده شده و بناها ویران می‌گردند، آنگاه زمین عیان می‌شود. ﴿وَحِشْرَانَاهُمْ فُلْمٌ تَغَادَرُ مِنْهُمْ أَحْدًا﴾ اولین و آخرین را برای محاسبه جمع کرده و

۱- طبری این نظر را ترجیح داده و قرطبی نیز می‌گوید: صحیح همان است. إن شاء الله.

حتی یک نفر از قلم نمی افتد. ﴿و عرضوا علی ربك صفا﴾ آنها در پیشگاه پروردگار عالمیان به صف می ایستند و هیچ کس مانع دیدن دیگری نمی شود. در حدیث آمده است: «خدا اولین و آخرین را در یک مکان جمع می کند». مقاتل گفته است: یعنی پشت سر هم و همچون صف نماز به صف می ایستند. هر ملت و گروهی در یک صف می ایستد. (۱)

﴿لقد جئتمونا کما خلقناکم اول مرة﴾ بر سبیل سرزنش و توبیخ به کفار بگو: همان گونه که اول بار شما را خلق کردیم، اکنون نیز لخت و برهنه نزد ما آمده اید و مال و منال و اولادی با خود ندارید. ﴿بل زعمتم أن نجعل لکم موعداً﴾ بلکه گمان می کردید حشر و کیفر و پاداش و حسابی در کار نیست. ﴿و وضع الكتاب﴾ نامه‌ی اعمال انسان‌ها بر آنان عرضه می شود. ﴿فترى المجرمین مشفقین مما فیہ﴾ می بینی تبهکاران از وضع تبهکاری و گناهان خود بیمناکند. ﴿و یقولون یا ویلتنا﴾ و می گویند: وای به حال ما! به سبب افراط و تبهکاری در دنیا زیانمند و نابود شدیم. ﴿ما لهذا الكتاب لایفادر صغيرة و لا کبيرة إلا احصاها﴾ این کتاب چه عجیب است! هیچ چیز را نادیده نگرفته است، بلکه کوچک و بزرگ را ثبت و ضبط کرده است. خدا فرموده است: ﴿و وجدوا ما عملوا حاضرا﴾ هر عملی را که در دنیا انجام داده‌اند، در نامه‌ی عمل آن را نوشته و ثبت شده می یابند. ﴿و لا یظلم ربك أحدا﴾ و خدای تو احدی را بدون جرم کیفر نمی دهد و از پاداش نیکوکار نمی کاهد. ﴿و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم﴾ زمانی را به یاد بیاور که به ملائک دستور دادم برای آدم سجده‌ی سلام و احترام ببرند، نه سجده‌ی عبادت و تقدیس. ﴿فسجدوا إلا ابلیس کان من الجن ففسق عن أمر ربہ﴾ تمام ملائک سجده بردند جز ابلیس که از جن بود و از اطاعت خدا سر بر تافت. آیه به صراحت می گوید: ابلیس جن است نه فرشته. (۲)

۱- قرطبی ۴۱۷/۱.

۲- در این مورد به کتاب «النبوۃ و الانبیاء» مراجعه کنید. در آنجا ثابت کرده‌ایم که شیطان فرشته نبوده است. ص ۱۲۸.



﴿أفتتخذونه وذريته أولياء من دوني وهم لكم عدو﴾ ای بنی آدم! آیا غیر از خدا ابلیس و نسلش، یعنی شیاطین را دوستان قرار می‌دهید در حالی که آنها دشمنان شما می‌باشند؟ ﴿بئس للظالمين بدلا﴾ عبادت و اطاعت شیطان به جای اطاعت رحمان بسی زشت است و ناپسند. ﴿ما أشهدتهم خلق السموات والأرض﴾ آن شیاطینی که شما آنها را پرستش می‌کنید، بر خلق آسمان‌ها و زمین گواه و ناظر قرار ندادیم. ﴿ولا خلق أنفسهم﴾ بعضی را گواه و ناظر بر خلق بعضی دیگر قرار ندادیم، بلکه همه‌ی آنها مانند شما بندگان خدا می‌باشند و کاری از آنها ساخته نیست و چیزی را در اختیار ندارند.. ﴿وما كنت متخذ المضلين عضدا﴾ در خلق و ایجاد کائنات، شیاطین را دستیار خود قرار ندادم. پس شما چگونه آنها را می‌پرستید و از آنها اطاعت می‌کنید؟ ﴿ويوم يقول نادوا شركائي الذين زعمتم﴾ روزی را به یاد بیاور که خدا خطاب به مشرکین می‌گوید: شرکایی را که برای من قرار می‌دادید بخوانید، تا عذاب مقرر از جانب مرا از شما دفع کنند و مانع آن بشوند و همان‌طور که گمان می‌بردید، شفیع شما بشوند. ﴿فدعوهم فلم يستجيبوا لهم﴾ به آنها پناه بردند اما به فریادشان نرسیدند. ﴿وجعلنا بينهم موبقا﴾ و در بین پرستشگران و معبودان دام مهلکی نهاده‌ایم که از آن رد نمی‌شوند و آن عبارت است از آتش. ﴿ورأى المجرمون النار فظنوا أنهم مواقعوها﴾ گناهکاران زبانه‌های آتش را مشاهده نمودند و یقین پیدا کردند که حتماً در آن خواهند افتاد. ﴿ولم يجدوا عنها مصرفا﴾ و محل فرار و گریزی از آن نمی‌یابند؛ چون از هر طرف آنها را در برگرفته است، امکان ندارد از آن فرار کنند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿الغداة... والعشي﴾ و ﴿فليؤمن... فليكفر﴾ متضمن طباق است.

۲- ﴿نعم الثواب وحسنت مرتفقا﴾ و ﴿بئس الشراب وساءت مرتفقا﴾ متضمن مقابله است.

۳- ﴿بماء كالمهل يشوي الوجوه﴾ متضمن تشبیه مرسل مفصل است؛ چون ادات و وجه شبه ذکر شده‌اند.

۴- ﴿و اضرب لهم مثلاً رجلین جعلنا لأحدهما جنتین﴾ شامل تشبیه تمثیلی است؛ چون وجه شبه از متعدد گرفته شده است. و نیز در ﴿و اضرب لهم مثل الحیاة الدنیا کما أنزلناه﴾ تشبیه تمثیلی موجود است.

۵- ﴿أو یصبح ماؤها غورا﴾ با آوردن مصدر به جای اسم فاعل، ﴿غائراً﴾ مبالغه را نشان داده است.

۶- ﴿یقلب کفیه﴾ متضمن کنایه می باشد، کنایه از افسوس و پشیمانی است که در چنان حالتی دست‌ها را به هم می مالند.

۷- ﴿أفتتخذونه و ذریته أولیاء﴾ متضمن انکار است.

یاد آوری: جمهور بر آنند که باقیات صالحات عبارت است از کلماتی که فضل آن در خبر آمده است؛ یعنی: «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم». همان‌گونه که در حدیث قبل یاد آور شدیم. و ترمذی آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: شب اسرا به ابراهیم برخوردیم. گفت: ای محمد! از من به امت خودت سلام برسان و به آنها بگو: خاک بهشت خوب و حاصلخیز است، آبش گوارا و شیرین است، بهشت دشتی هموار و کاشتنی‌های آن عبارت است از: ﴿سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله اکبر﴾. روایت از ترمذی.



خداوند متعال می فرماید:

﴿و لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ﴿٥٢﴾ وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمْ الْهُدَىٰ وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا ﴿٥٥﴾ وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْذَرُوا هُزُوعًا ﴿٥٦﴾ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ

جزء

۱۶

از آیه ۷۵ سوره کهف تا پایان آیه ۱۳۵ سوره طه



ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ  
 فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٥٧﴾ وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ  
 لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِقًا ﴿٥٨﴾  
 وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ﴿٥٩﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ  
 لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا  
 فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا  
 هَذَا نَصَبًا ﴿٦٢﴾ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْتِنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا  
 الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾ قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَّا عَلَى  
 آثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿٦٤﴾ فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴿٦٥﴾  
 قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَني مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا ﴿٦٦﴾ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ  
 صَبْرًا ﴿٦٧﴾ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ﴿٦٨﴾ قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا  
 أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾ قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾  
 فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ﴿٧١﴾  
 قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ  
 أَمْرِي عُسْرًا ﴿٧٣﴾ فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ  
 جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ﴿٧٤﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾ قَالَ إِنْ سَأَلْتكَ عَنْ  
 شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ﴿٧٦﴾ فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ  
 اسْتَطَعَا أَهْلُهَا فَابُوا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ  
 لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿٧٧﴾ قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ  
 صَبْرًا ﴿٧٨﴾ أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ  
 مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿٧٩﴾ وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا  
 وَكُفْرًا ﴿٨٠﴾ فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِيَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿٨١﴾ وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ

لِعُلَّامِينَ يَتِيمِينَ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزُ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾

\*\*\*

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خدای منان قصه‌ی صاحب دو باغ را مثال زد و مثل دنیا و فریبندگی‌ها و نعمت‌های ناپایدار آن را آورد و یادآور شد که منظور از این مثل‌ها همانا «پند و اندرز است»، آنگاه به ذکر قصه و داستان سوم یعنی «قصه‌ی حضرت موسی علیه السلام و خضر» پرداخت که شامل اموری غیبی شگفت‌انگیزی است.

معنی لغات: «قبلا» در پیش‌رو و عیان. «موثلاً» ملجأ و پناهگاه. ابن قتیبه گفته است: «وأل یعنی پناه برد و موثل به معنی ملجأ و پناهگاه است.»<sup>(۱)</sup> «حقبا» جمع حقبه و به معنی سال است و در اینجا منظور زمانی طولانی است. «سربا» سوراخ و راه زیرزمینی. «نصبا» نصب به معنی خستگی و مشقت است. «أمرا» امری مهم. أمیر الأمر؛ یعنی کار دشوار و مهم شد. «نکرا» ناپسند و بسیار دشوار.

تفسیر: «و لقد صرفنا فی هذا القرآن للناس من کل مثل» در این قرآن برای مردم انواع مثل‌ها را بیان کرده‌ایم و دلایل و اندرزها را تکرار نموده‌ایم. «و کان الإنسان أكثر شیء جدلاً» و جدل و خصومت و عدم تسلیم در برابر حق جزو سرشت و طبیعت انسان است و پند و اندرز او را باز نمی‌دارد. «و ما منع الناس أن یؤمنوا إذ جاءهم الهدی» وقتی که هدایت و ارشاد به مردم برسد هیچ چیز مانع ایمان آوردن آنها نمی‌شود.

«و یستغفروا ربهم» و هیچ امری مانع آنها نمی‌شود که از خدای خود طلب بخشودگی کنند. «إلا أن تأتيهم سنة الأولین» جز این انتظار که سرنوشت پیشینیان که همانا نابود شدن است، آنها را در برگیرد. «أو یأتیهم العذاب قبلاً» یا این‌که عذاب خدا به طور عیان و آشکارا بر آنان نازل شود. معنی آیه چنین است: مردمان کافر را از ایمان آوردن و طلب غفران از خداوند سبحان باز نداشت جز این‌که آنها خواستار آن بودند که عذاب خدا به طور آشکار بر آنان نازل شود، به گونه‌ای که خود آن را مشاهده نمایند. همان‌گونه که قرآن از آنان نقل می‌کند که گفته‌اند: «فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم»<sup>(۱)</sup>. «وما نرسل المرسلین إلا مبشرین و منذرین» جز به عنوان مژده‌دهنده و بیم‌رسان پیامبران را نمی‌فرستیم، مژده به اهل ایمان می‌دهند و اهل عصیان را برحذر می‌دارند. «و یجادل الذین کفروا بالباطل لیدحضوا به الحق» با وجود این‌که حق روشن و جلی است، اما با این وجود کافران بیهوده به مجادله می‌پردازند تا از این راه بر حق چیره و پیروز شوند و آن را به ناروا تبدیل کنند و باطل نمایند. بنابراین آنها در همان حال که خوارق می‌خواهند و در تعجیل عذاب شتاب دارند، هدفشان ایمان نیست. بلکه هدفشان مسخره کردن و استهزا است. «و اتخذوا آیاتی و ما أنذروا هزوا» قرآن و برحذر داشتن از عذاب را به مسخره گرفته‌اند. «و من أظلم ممن ذکر بآیات ربه فأعرض عنها» ستمگرتر از آن کس که آیات درخشان و دلایل قاطع خدا به او یادآوری می‌شود اما او آنها را نادیده می‌گیرد و به باد فراموشی می‌سپارد و به آن اهمیتی نمی‌دهد، کیست؟! «و نسی ما قدّمت یداه» و جرایم و زشتکاری‌ها و اعمال ناپسند خود را فراموش کرده و درباره‌ی سرانجام آن نمی‌اندیشد. «إنا جعلنا علی قلوبهم أکنة أن یفقهوه» بر قلوب آنها پرده‌ای کشیده‌ایم که مانع درک و فهم قرآن می‌شود و از دریافت اسرارش ناتوانند و از بهره‌گیری

۱- این خلاصه‌ی معنی مورد پسند این‌کثیر است. در مختصر نیز چنین است ۴۲۵/۲.

از اندرز و احکام مندرج در آن محرومند. ﴿و فی آذانهم وقرأ﴾ و بر گوش‌های آنان سنگینی معنوی انداخته‌ایم که مجال شنیدن مفید را از آنان گرفته است. ﴿وإن تدعهم إلى الهدی فلن یهتدوا إذا أبدا﴾ پس اگر آنها را به ایمان و قرآن دعوت کنی هرگز دعوت را نمی‌پذیرند؛ زیرا آنان درک و شنوایی ندارند؛ چرا که هدایت و رهنمون شدن، قلبی باز و آماده برای پذیرفتن ایمان می‌خواهد و انگهی آنها همچون حیوان‌های گنگ و بی‌زبانند. ﴿وریک الغفور ذو الرحمة﴾ ای محمد! با وجود تقصیر و گردنکشی و نافرمانی بندگان، خدایت نسبت به آنان بخشودگی فراوان و مهر و رحمت بی‌پایان دارد. ﴿لو یؤاخذهم بما کسبوا لعجل لهم العذاب﴾ اگر در مقابل نافرمانی و گناهانی که مرتکب شده‌اند آنها را کیفر می‌داد، عذاب و آزار این دنیا را هر چه زودتر بر آنان نازل می‌کرد. اما خدا بر مبنای رحمت و مهر خود آنها را مهلت داده و عذابی که خود خواهان تعجیل آن می‌باشند به تأخیر می‌اندازد. و سنتش بر این جاری است که ستمگر را مهلت بدهد اما در مورد او اهمال نمی‌کند. ﴿بل لهم موعد لن یجدوا من دونه موثلاً﴾ بلکه در روز رستاخیز موعدی مقرر دارند که در آن هول و هراس شدیدی را دیده و از آن ملجأ و پناهگاهی ندارند. ﴿وتلك القرى أهلكناهم لما ظلموا﴾ و این اخبار ملت‌های پیشین و قرون گذشته‌ی ملت‌هایی همچون قوم هود و صالح و شعیب و لوط است که وقتی ستم کردند آنها را نابود کردیم. ﴿وجعلنا لمهلكهم موعداً﴾ و برای نابودکردنشان وقتی معین و معلوم قرار دادیم، پس آیا این تکذیب‌کنندگان لجوج پند و عبرت نمی‌گیرند؟ آیه وعید و تهدید است برای کفار قریش. ابن‌کثیر گفته است: یعنی ای مشرکان! بر حذر باشید که به مصیبت آنها گرفتار نشوید. در حقیقت شما بزرگترین و باشرفترین پیامبر را تکذیب کرده‌اید. و شما در نظر ما از آنها بزرگتر و مهمتر نیستید، پس از عذاب و تهدید ما بترسید. <sup>(۱)</sup> ﴿وإذ قال موسی



لقتاه لا أبرح حتی أبلغ مجمع البحرين» در اینجا قصه‌ی سوم شروع می‌شود که در این سوره آمده است. یعنی به یاد بیاور زمانی را که موسی به رفیق جوان خود، «یوشع بن نون» گفت: من هنوز به سیر و حرکت خود ادامه می‌دهم، تا به محل برخورد دریای فارس و دریای روم که از جهت مشرق می‌آید و به «مجمع البحرين» معروف است، می‌رسم.<sup>(۱)</sup>

«أو أمضی حقباً» یا مدت زمانی طولانی راه می‌روم تا به آنجا می‌رسم. «فلما بلغا مجمع بینهما نسیا حوتهما» وقتی حضرت موسی و رفیقش به مجمع‌البحرین رسیدند، «یوشع» فراموش کرد موضوع ماهی و جریان شگفت‌انگیزی را که دیده بود به موسی خبر بدهد. روایت شده است که خدا به موسی وحی کرد یک ماهی را بردارد و آن را در زنبیل بگذارد، پس در هر جا ماهی ناپدید شد همانجا آن مرد صالح قرار دارد. «فاتخذ سبیله فی البحر سرباً» ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت. مفسران گفته‌اند: ماهی کباب شده از زنبیل بیرون آمد و به دریا رفت و خدای متعال جریان آب را بر ماهی متوقف کرد. و به صورت یک طاق درآمد آنگاه آب در اطراف ماهی یخ بست. و آن هم یکی از آیات درخشان الهی بود که به موسی ارائه داد. «فلما جاوزا قال لقتاه آتنا غداءنا» وقتی از آن محل یعنی «مجمع البحرين» که وعده‌گاه ملاقات بود، گذشتند، موسی به رفیقش گفت: غذا را بیاور. «لقد لقینا من سفرنا هذا نصباً» همانا در این سفر سختی و خستگی زیادی را تحمل کردیم؛ چرا که بعد از این که صخره را ترک نمودند، تمام شب و قسمتی از روز را راه رفتند. «قال أرایت إذا أوینا إلى الصخرة فإنی نسیت الحوت» رفیقش یعنی «یوشع بن نون» وقتی موسی ماهی را برای صرف ناهار از او خواست، گفت: مگر نمی‌دانی وقتی به آن صخره پناه بردیم که تو در زیر آن خوابیدی چه جریانی شگفت‌انگیز اتفاق افتاد؟ ماهی از زنبیل بیرون جهید و به دریا رفت، و آب بر آن به صورت طاقچه درآمد و من فراموش

کردم وقتی بیدار شدم آن را به تو بگویم. ﴿و ما أنسانیه إلا الشیطان أن أذکره﴾ شیطان از یادم برد که داستان عجیب آن را به تو بگویم. ﴿و اتخذ سبیله فی البحر عجبا﴾ و در اوج ناباوری و تعجب ماهی راهش را به سوی دریا در پیش گرفت، آن جوان از کار ماهی در شگفت است؛ زیرا ماهی کباب شده دوباره زنده شد و به دریا رفت. ﴿قال ذلك ما کنا نبغ﴾ موسی گفت: این چیز است که در طلبش هستیم؛ زیرا نشانه‌ی هدف ما همان است و آن ملاقات با مرد صالح می‌باشد. ﴿فارتدا علی آثارها قصصا﴾ از همان راهی که آمده بودند برگشتند و ردپای اولیه‌ی خودشان را دنبال می‌کردند که مبادا راه را گم کنند و راهی دیگر بروند. ﴿فوجدنا عبداً من عبادنا﴾ نزد همان سنگی که ماهی را در آنجا گم کرده بودند، خضر علیه السلام را دیدند. در حدیث آمده است: «حضرت موسی علیه السلام حضرت خضر علیه السلام را در حالی یافت که لباسش را به خود پیچیده و روی زمین دراز کشیده بود. موسی گفت: السلام علیک، آنگاه خضر سر را بلند کرد و گفت: در سرزمین تو کجا و کی سلام یافت می‌شود؟»<sup>(۱)</sup> ﴿آتیناه رحمة من عندنا﴾ نعمتی عظیم و فضل و کرمی بیکران را به او بخشیدیم و آن عبارت است از کراماتی که خداوند آنها را توسط او ظاهر ساخت. ﴿و علمناه من لدنا علما﴾ و دانش مخصوص به خود را به او آموختیم که جز به توفیق ما دانسته نمی‌شود و آن عبارت است از: علم غیب و نهان‌ها. دانشمندان گفته‌اند: این علم ربانی ثمره و نتیجه‌ی اخلاص و پرهیزگاری است و به «علم لدنی» موسوم است. خدا آن را به افرادی عطا می‌فرماید که بندگی او را به اخلاص انجام بدهند. و با تلاش و زحمت نمی‌توان بدان نایل آمد، بلکه بخشش و عطیه‌ای است از جانب خدای رحمان و آن را به افرادی می‌دهد که خدا نسبت به آنها نظر مخصوصی دارد. ﴿قال له موسی هل أتبعک علی أن تعلمن مما علمت رشدا﴾ موسی گفت: آیا اجازه می‌دهی همراه شما باشم تا از دانشی

۱- به امید خدا حدیث به تفصیل خواهد آمد.

که به شما آموخته شده است مطالبی را اقتباس کنم که در زندگی مرا راهبر باشد؟ مفسران گفته‌اند: در این درخواست که از جانب پیامبر اکرم خدا یعنی «حضرت موسی» مطرح شده است، تواضع و فروتنی مشهود است؟ و انسان باید با آموزگار خود این چنین باشد. ﴿قال إنك لن تستطيع معي صبرا﴾ خضر گفت: تو نمی‌توانی در مقابل آنچه می‌بینی صبور و بردبار باشی. ابن عباس گفته است: یعنی نمی‌توانی در مقابل کار من شکیا باشی؛ زیرا من از جانب خدایم از علم غیب برخوردارم. ﴿و كيف تصبر على ما لم تحط به خبرا﴾ و تو چگونه در مقابل امری که به ظاهر ناپسند است و تو از نهان و باطن آن خبر نداری، صبر می‌کنی؟ ﴿قال ستجدني إن شاء الله صابرا و لا أعصى لك أمرا﴾ موسی گفت: به امید خدا مرا شکیا می‌یابی و من از امر شما نافرمانی نمی‌کنم. ﴿قال فإن اتبعني فلا تسألني عن شيء حتى أحدث لك منه ذكرا﴾ قبل از شروع سفر با او شرط کرده است که درباره‌ی اعمال و تصرفاتش هیچ سؤال و توضیحی نجوید، تا این‌که خود رازش را آشکار می‌سازد. موسی به منظور رعایت ادب در برابر استاد خود، شرط را از او پذیرفت؛ یعنی درباره‌ی آنچه انجام می‌دهم هیچ‌گونه سؤالی از من نکن تا این‌که خودم آن را برای تو توضیح دهم. ﴿فانطلقا حتى إذا ركبا في السفينة خرقها﴾ موسی و خضر عليه السلام در ساحل دریا به راه افتادند تا این‌که یک کشتی از کنار آنها گذشت، آنها خضر را شناختند، و از این‌رو هر دو را بدون کرایه سوار کردند. وقتی سوار شدند و به وسط دریا رسیدند، خضر تبری را برداشت و یکی از تخته‌های کشتی را شکست. ﴿قال أخرقتها لتغرق أهلها﴾ موسی به عنوان اعتراض به او گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی که مسافران را غرق کنی؟! ﴿لقد جئت شيئا إمرا﴾ واقعا کاری هولناک و بس بزرگ را انجام دادی. روایت شده است که وقتی موسی چنین دید، لباس خود را در شکاف قرار داد و سپس به خضر گفت: آنان ما را بدون کرایه سوار کردند و تو در مقابل عمل نیک آنان کشتی آنها را سوراخ کردی تا صاحبانش را غرق کنی؟ واقعا کاری بسیار زشت را انجام دادی!! ﴿قال ألم أقل إنك لن

تستطیع معی صبراً» خضر گفت: مگر در اول کار به تو نگفتم که تو در مقابل اعمال من صبر و تحمل نخواهی داشت؟ مخالفت شرط را به نرمی به او یاد آور شد. «قال لا تؤاخذنی بما نسیت» موسی گفت: از من مگیر که به خلاف شرط عمل کردم و عهد و قرار را فراموش نمودم. «و لا ترهقنی من امری عسراً» و در رفاقت و همسفری بر من سخت مگیر و کار را بر من آسان بگیر و رفتارت با من نرم باشد. «فانطلقا حتی إذا لقیا غلاما فقتله» عذرش را پذیرفت، و بعد از پیاده شدن از کشتی به راه افتادند و از کنار جمعی از نوجوانان گذشتند که در بین آنها پسری برازنده و خوش سیما قرار داشت. خضر او را گرفت و به دست خود سرش را از تن جدا کرد و به زمین انداخت. «قال أقتلت نفساً زکیةً بغير نفس» موسی گفت: آیا انسانی بی گناه و پاک را بدون این که مرتکب قتلی شده باشد، به قتل رساندی؟ «لقد جئت شیئاً نکراً» کاری بس ناپسند و زشت را انجام دادی، که سکوت در مقابل آن غیر ممکن است. این مرتبه موسی نه فراموش کرده بود و نه غافل بود، بلکه عمداً خواست از عمل زشت او اعتراض کند، امری که با وجود به خاطر داشتن شرط و وعده، در مقابل وقوع آن نمی توان صبر کرد. و در اینجا گفته است: «نکراً»؛ یعنی ناپسند و زشت که از گفته ی «امراً» در آیه ی سابق بلیغتر است. قرطبی گفته است: وقتی موسی به خضر گفت: «أقتلت نفساً زکیةً» آیا نفس پاکی را به قتل رساندی، خضر عصبانی شد و شانه ی چپ پسر را کند و گوشت آن را برداشت، دید روی استخوانش نوشته شده است: کافر است و هرگز به خدا ایمان نمی آورد. <sup>(۱)</sup> «قال ألم أقل لك إنك لن تستطیع معی صبراً» خضر گفت: مگر به تو نگفتم که در مقابل آنچه از من می بینی هرگز تاب نمی آوری؟ مفسران گفته اند: خضر برای موسی احترام خاصی قایل شده است؛ چرا که در بار اول او را با کاف خطاب مخاطب قرار نداد اما وقتی که در بار دوم به خلاف شرط عمل کرد، او

را با عبارت: ﴿لَكَ﴾ مخاطب قرار داد؛ زیرا در اینجا عذری ندارد، و موسی به خود می‌آید و در می‌یابد که دوباره خلاف وعده کرده است، لذا راه را بر خود بسته می‌بیند و می‌داند که آخرین فرصت و مهلت است. ﴿قَالَ إِنْ سَأَلْتِكِ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي﴾ موسی گفت: اگر بعد از این ایراد گرفتم و از عملت اعتراض کردم، دیگر با من همراه مشو. ﴿قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِي عَذْرًا﴾ در مورد ترک رفاقت با من عذر و دلیل داری، و نزد من معذوری؛ چون من دو بار خلاف وعده کرده‌ام. ﴿فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَا أَهْلُهَا فَأَبَوا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا﴾ به راه افتادند تا به دهکده‌ای رسیدند. ابن عباس گفته است: دهکده عبارت است از انطاکیه، آنها غذا خواستند اما مردمش خسیس بودند و گرسنه را غذا نمی‌داند و از مهمان پذیرایی نمی‌کردند. بنابراین از پذیرایی و دادن غذا به آنها امتناع ورزیدند. ﴿فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ﴾ در ده دیواری را دیدند که خم شده و نزدیک بود فرو افتد. ﴿فَأَقَامَهُ﴾ خضر با دستش آن را مسح کرد و دیوار راست و خوب شد. و بعضی می‌گویند: آن را خراب کرد و دوباره آن را ساخت. هر دو قول از ابن عباس روایت شده است. ﴿قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ موسی گفت: چه خوب بود که از آنها اجرت می‌گرفتی و با آن غذا می‌خریدیم! موسی از نیکی کردن با نااهل اعتراض کرد. روایت شده است که موسی به خضر گفت: اینها ملتی هستند که از آنها خوراک خواستیم اما ندادند، از آنها خواستیم از ما پذیرایی کنند اما نکردند، آنگاه تو برای آنها دیوار می‌سازی. می‌بایست در مقابل آن اجرتی می‌گرفتی؟ ﴿قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ﴾ خضر گفت: بنا به گفته‌ی خودت دیگر وقت جدا شدن از یکدیگر فرا رسیده است. ﴿سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ حکمت و راز این سه مسأله را برایت توضیح می‌دهم که تو در مورد آنها به من اعتراض کردی و توانستی در مقابل آن صبر کنی. در حدیث آمده است: «خدا برادرم موسی را ببخشد، ای کاش! صبر و شکیبایی نشان می‌داد تا خدا داستان و امر آنان را برایشان باز می‌گفت، اگر با رفیقش صبر می‌کرد، شگفتی‌ها را

می دید»<sup>(۱)</sup> ﴿أما السفينة فكانت لمساكين يعملون في البحر﴾ این بیان و توضیح حوادث عجیبی است که موسی آن را دید و در مقابل آن طاقت نیاورد. یعنی کشتی که آن را سوراخ کردم از آن افرادی بینوا و ضعیف بود، که قدرت مقابله با ستمگران را نداشتند. آنها از آن کشتی برای کسب و کار استفاده می کردند. ﴿فأردت أن أغيبها﴾ با سوراخ کردنش خواستم آن را معیوب سازم تا پادشاه ظالم آن را غصب نکند. ﴿وكان وراءهم ملك﴾ و سر راه آنها پادشاهی کافر و ستمگر قرار داشت، ﴿يأخذ كل سفينة غصبا﴾ هر کشتی سالم و بدون عیب را غصب می کرد. ﴿و أما الغلام فكان أبواه مؤمنين﴾ و اما پسری که او را کشتم، خود کافر و تبهکار بود و پدر و مادرش باایمان بودند. در حدیث آمده است: «پسری که خضر او را کشت کافر بود و اگر زنده می ماند، پدر و مادر را در طغیان و کفر می انداخت». ﴿فخشينا أن يرهقهما طغيانا و كفرا﴾ بیم داشتیم علاقه و محبت آنها باعث شود که در کفر و گمراهی از او پیروی کنند. ﴿فأردنا أن يبدلها ربهما خيرا منه زكاة و أقرب رحما﴾ هدف ما از کشتن او این بود که خدا فرزندى صالح و بهتر و مهربان تر از او به والدینش عطا فرماید. ﴿و أما الجدار فكان لفلان يتيمن في المدينة و كان تحته كنز لهما﴾ و اما دیواری که داشت فرو می ریخت و بدون اجرت آن را ساختم، به دو پسر یتیم تعلق داشت و در زیر آن گنجی از طلا قرار داشت. ﴿و كان أبوهما صالحا﴾ پدرشان مردی صالح و پرهیزگار بود، و به خاطر صلاح پدر، خدا گنج را برای آنها حفظ کرد. مفسران گفته اند: صلاح و پرهیزگاری پدران برای فرزندان مفید است. ﴿فأراد ربك أن يبلغا أشدهما و يستخرجا كنزهما﴾ خدا خواست بزرگ و رشید شوند و گنج را از زیر دیوار بیرون آورند. ﴿رحمة من ربك﴾ خدا به خاطر صلاحیت پدر به آنها رحم کرد. ﴿و ما فعلته عن أمري﴾ سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و ساختن دیوار را که از من دیدی با رأی و اجتهاد خود

۱- قسمتی از حدیثی است که شیخان آن را اخراج کرده اند.

انجام ندادم، بلکه آن را به فرمان و الهام خدا انجام دادم. ﴿ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ تفسیر و بیان اموری که توانستی در مقابل آنها صبر کنی و قبل از این که خودم آن را بیان کنم بر آن اعتراض کردی، چنین است.

تکات بلاغی: ۱- ﴿مبشرین... و منذرین﴾ و ﴿نسیت... و اذکر﴾ متضمن طباق است.

۲- ﴿أما السفینة﴾، ﴿و أما الغلام﴾، ﴿و أما الجدار﴾ شامل لف و نشر مرتب است؛ چرا که به طور مرتب بعد از «سوار شدن کشتی» و «قتل پسر» و «ساختن دیوار» به طریق لف و نشر مرتب آمده‌اند. لف و نشر از محسنات بدیعی است.

۳- ﴿کل سفینة﴾ شامل ایجاز حذف است؛ یعنی هر کشتی سالم. و لفظ ﴿اعیبا﴾ بر آن دلالت دارد. و نیز لفظ «کافر» از ﴿و أما الغلام﴾ حذف شده است و گفته‌ی ﴿فکان أبواه مؤمنین﴾ بر آن دلالت دارد.

۴- ﴿أبواه﴾ متضمن تغلیب است؛ چون منظور پدر و مادر است.

۵- ﴿یرید أن ینقض﴾ متضمن استعاره می‌باشد؛ چون «اراده» از صفات عقلاء می‌باشد و نسبت آن به دیوار استعاره و مجاز است. شاعر گفته است:

یرید الرمح صدر أبي براء و یرغب عن دماء بنی عقیل<sup>(۱)</sup>

«نیزه قصد سینه‌ی ابی براء می‌کند و از خون بنی عقیل گریزان است.»

۶- ﴿عبدا من عبادنا﴾ به منظور تفخیم، به صورت نکره آمده است. و اضافه‌ی «عبد» به «نا» در ﴿عبادنا﴾ برای احترام و تکریم است.

۷- ﴿نصبا، سربا، عجبا﴾ متضمن سجع است تا رؤوس آیات مثل یکدیگر باشند.

۸- آموزش ادب و احترام در ﴿فأردت أن أعیبا﴾ و در آنجا گفته است: ﴿فأراد ربك﴾؛

چون آنچه را که به ظاهر شر است به خود نسبت داده و آنچه را که خیر است به خدا نسبت داده است، تا به بندگان پیامزد که در مقابل خدا ادب را رعایت کنند.

### «داستان موسی و خضر آن طور که در صحیحین آمده است»

ابی بن کعب از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمود: موسی برای جمعی از بنی اسرائیل سخنرانی می کرد، از او سؤال کردند: دانشمندترین انسان کیست؟ گفت: منم، خدا او را سرزنش کرد؛ چون علم را به خدا ارجاع نداده. پس از آن خدا به او وحی کرد که در «مجمع بحرین» بنده ای دارم از تو عالمتر است. موسی گفت: خدایا! چگونه به او برسم؟ فرمود یک ماهی را بگیر و آن را در زنبیل بگذار، هر جا که ماهی را از دست دادی و آن را گم کردی آن بنده در آنجا می باشد. موسی با همسفر جوانش، «یوشع بن نون» به راه افتادند تا به صخره ای رسیدند، همانجا بر زمین سر نهادند و خوابشان برد. ماهی در زنبیل به جنب و جوش افتاد و از آن بیرون جهید، و به دریا افتاد و راهش را پیش گرفت. خدا موجی از آب را بر ماهی متوقف کرد و به صورت طاق بر آن درآمد. وقتی یوشع بیدار شد فراموش کرد جریان را به موسی بگوید، و به راه افتادند و بقیه ی روز و شب را راه رفتند. فردای آن روز موسی به جوان گفت: غذا را بیاور بخوریم، در این سفر سختی کشیدیم و خسته شدیم - گفته می شود تا زمانی که موسی از محل مورد نظر دور نشد، احساس خستگی نکرد - خدمتکار جوان گفت: مگر نمی دانی وقتی به صخره رسیدیم و پناه گرفتیم من ماهی را فراموش کردم، و شیطان آن را از یادم برد که بگویم، ماهی با کمال تعجب راهی دریا شد. بدین ترتیب ماهی راه خود را در پیش گرفت و سبب شگفتی موسی و یار جوان گشت، آنگاه موسی گفت: ما همان را می خواهیم، از همان راهی که آمده بودند برگشتند تا به صخره رسیدند، در آنجا «عبد صالح» را دیدند که لباسش را به خود پیچیده بود. موسی به او سلام کرد و حضرت در جواب گفت: در این سرزمین سلام



مگر یافت می‌شود؟<sup>(۱)</sup> تو کیستی؟ گفت: موسی هستم. گفت: موسی بنی اسرائیل؟ گفت: بله، نزد تو آمده‌ام تا از هدایتی که آموخته‌ای مرا بیاموزی. گفت: تو نمی‌توانی مرا تحمل کنی و در مقابل اعمالم شکیبی باشی، ای موسی! من از خزانه‌ی علم خدا بهره دارم. و مرا چیزی یاد داده است که تو آن را نمی‌دانی و به تو مطالبی آموخته است که من آن را نمی‌دانم. آنگاه موسی گفت: به یاری خدا مرا صبور خواهی یافت و از فرمانت سرپیچی نمی‌کنم. آنگاه خضر گفت: اگر با من بیایی، درباره‌ی هیچ امری سؤال مکن تا خودم آن را می‌گویم. پس در ساحل دریا راه را پیش گرفتند. در آنجا یک کشتی حرکت می‌کرد، از ساکنانش خواستند آنها را سوار کنند، آنها خضر را شناختند، و بدون کرایه آنها را سوار کردند. به محض این‌که سوار کشتی شدند، خضر با تبری یکی از تخته‌های کشتی را از جا کند، موسی به او گفت: آنها ما را بدون کرایه سوار کردند و تو کشتی آنها را سوراخ کردی: ﴿لَتَفَرَّقَ أَهْلُهَا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِمْرًا﴾. و پیامبر ﷺ گفت: اعتراض اول از جانب موسی ناشی از فراموشی بود، در این اثنا گنجشکی بر لبه‌ی کشتی نشست و نوکی به دریا زد. آنگاه خضر گفت: این گنجشک چقدر از آب این دریا را کم کرد، دانش من و تو در مقابل علم خدا به همان اندازه ناچیز است. آنگاه از کشتی بیرون آمدند. در همان حال که در ساحل راه می‌رفتند، خضر پسر بچه‌ای را دید که با بچه‌ها بازی می‌کرد. خضر او را گرفت و سرش را از تن جدا کرد و کشت. موسی گفت: چرا انسانی پاک و بی‌گناه را به ناحق کشتی، واقعاً کاری بس زشت و ناپسند را انجام دادی؟! خضر گفت: مگر به تو نگفتم نمی‌توانی در مقابل کارهای من صبر و تحمل داشته باشی؟ سفیان گفته است: این اعتراض و جواب از اولی شدیدتر بود. گفت: اگر بعد از آن از تو سؤال کردم، دیگر مرا همراهی مکن؛ چرا که به نظر من معذور خواهی بود. به راه افتادند تا به دهی رسیدند، از

مردمش درخواست غذا کردند، اما آنها از پذیرایی از آن دو امتناع ورزیدند. در ده دیواری را دیدند که داشت فرو می ریخت، خضر با دست خود اشاره کرد و دیوار را برپا ساخت. موسی گفت: اینها جمعی هستند که ما آمدیم و از آنها غذا خواستیم و به ما ندادند و ما را مهمانی نکردند، تو می بایست در مقابل ساختن آن اجرتی می گرفتی. خضر گفت: دیگر موقع و زمان جدا شدنمان فرا رسیده است و تأویل آنچه را که نتوانستی در مقابلش صبر کنی به تو خواهم گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «خدا موسی را بیمارزد، ای کاش! صبر می کرد تا خدا اخبار آنها را بر ایمان بازگو می کرد»<sup>(۱)</sup>.

**یادآوری:** علامه قرطبی گفته است: «مطابق آیات و اخبار و به طریق تواتر کرامات اولیاء ثابت و محقق است. و جز انسان بدعتگر و منکر یا فاسق و کم دین و منحرف، هیچ کس آن را انکار نمی کند. از جمله آیات دال بر تحقق کرامت این که خدا در مورد حضرت مریم خبر داده است که برای وی میوه های زمستانی در فصل تابستان و میوه های تابستانی در فصل زمستان فراهم شد. و درخت نخل خشک را تکان داد و دارای ثمر گشت، در حالی که مریم پیامبر نبود. و نیز سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر بچه و برپا داشتن دیوار توسط خضر بر وجود و ثبوت کرامت دلیل است»<sup>(۲)</sup>.



خداوند متعال می فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٨٢﴾ إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾ فَأَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٨٥﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُتَخَذُ

فِيهِمْ حُسْنًا ﴿٨٦﴾ قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا ﴿٨٧﴾ وَأَمَّا  
 مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنُقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ﴿٨٨﴾ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٨٩﴾  
 حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا ﴿٩٠﴾ كَذَلِكَ  
 وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴿٩١﴾ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٩٢﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا  
 قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٣﴾ قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي  
 الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٤﴾ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ  
 رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾ أَتَوْنِي زُبْرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ  
 بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا ﴿٩٦﴾ فَمَا اسْتَطَاعُوا  
 أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ﴿٩٧﴾ قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ  
 وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ﴿٩٨﴾ وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ  
 جَمْعًا ﴿٩٩﴾ وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ﴿١٠٠﴾ الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ  
 ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ﴿١٠١﴾ أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي  
 أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿١٠٢﴾ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿١٠٣﴾ الَّذِينَ  
 ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا  
 بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ﴿١٠٥﴾ ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ  
 بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوعًا ﴿١٠٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ  
 لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوْلًا ﴿١٠٨﴾ قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا  
 لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾ قُلْ إِنَّمَا أَنَا  
 بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا  
 وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خداوند سبحان قصه‌ی خضر را بازگو کرد، به دنبال آن داستان ذی‌القرنین<sup>(۱)</sup> و سفرهای سه‌گانه‌ی وی را به مغرب و مشرق و سدین آورد. و نیز احداث سد در مقابل یاجوج و ماجوج را یادآور شد که قصه‌ی چهارم از قصه‌های مذکور در این سوره می‌باشد. تمام این قصه‌ها با عقیده و ایمان ارتباط دارند و هدف و مقصد اساسی سوره نیز همین است.

معنی لغات: «ذوالقرنین» عبارت است از اسکندر مقدونی.<sup>(۲)</sup> وی پادشاهی صالح و دارای علم و حکمت بود و از این رو به «ذی‌القرنین» موسوم شد که پادشاه مشرق و مغرب زمین و پادشاهی مسلمان و عادل بود. شاعر گفته است:

قد كان ذو القرنين قبلي مسلما  
بلغ المشارق والمغرب يبتغى  
ملكا علا في الأرض غير مفئد  
أسباب ملك من كريم سيّد<sup>(۳)</sup>

«ذوالقرنین که قبل از ما می‌زیست، پادشاه مسلمان بود که بر زمین تسلط داشت. بر مشرق و مغرب دست یافت و اسباب ملک و پادشاهی را از خداوند کریم و مالک می‌طلبید».

«حمئة» گل سیاه. «سدا» سد یعنی مانع و حائل بین دو چیز. «ردما» ردم یعنی مانع و حایل استوار و محکم، و از سد بزرگتر است؛ زیرا ردم به معنی روی هم چیدن و انباشتن مصالح و موادی است تا به صورت حائل استوار و محکم درآید. پس ردم یعنی مانع استوار و محکم. «زیرالحدید» قطعات آهن، آهن پاره. مفرد آن زیره به معنی پاره است. «الصدفین» طرف و کنار کوه. ابو عبیده گفته است: صدف یعنی هر بنای بزرگ و بلند. «قطرا» مس ذوب شده. «نقبا» سوراخ. «دکاه» با خاک یکسان شد و با زمین برابر شد. از هری گفته است: «دککته»؛ یعنی آن را خرد کردم. «یموج» درهم و آشفته

۱- راجع این است که ذی‌القرنین یکی از پادشاهان مسلمان بمن است.

۳- بحر ۶/۱۵۷.

۲- تفسیر کبیر ۲۱/۱۶۴.

می‌شود، موج می‌زند. ﴿الفردوس﴾ فراء گفته است به معنی باغ انگور است. و ثعلب گفته است: به معنی هر باغی که دورش محصور باشد. (۱)

سبب نزول: الف؛ قتاده گفته است: یهود درباره‌ی ذوالقرنین از پیامبر ﷺ سؤال کردند، آنگاه که آیه‌ی ﴿و یسألونک عن ذی القرنین...﴾ نازل شد. (۲)

ب؛ مجاهد گفته است: یک نفر نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! من صدقه می‌دهم و صله‌ی رحم را به جا می‌آورم و اینها را فقط به خاطر جلب رضایت خدا انجام می‌دهم. مردم عمل مرا باز می‌گویند و مرا ستایش می‌کنند و مسرور می‌شوم و به خود می‌بالم. پیامبر ﷺ سکوت کرد و چیزی نگفت. آنگاه خدا آیه‌ی ﴿فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرك بعبادة ربه أحدا﴾ نازل شد. (۳)

تفسیر: ﴿و یسألونک عن ذی القرنین﴾ ای محمد! یهود در مورد ذی‌القرنین از تو سؤال می‌کنند که وضع و داستانش چگونه بود؟ ﴿قل سأتلوا علیکم منه ذکراً﴾ بگو: داستان و خبرش را در قالب قرآن و وحی بر شما خواهم خواند و قصه‌ی او را برایتان بازگو می‌کنم. ﴿إنا مکنا له فی الأرض و آتیناه من کل شیء سبباً﴾ اسباب پادشاهی و سلطنت و فتح و عمران را برایش آسان و فراهم کردیم. و کلیه‌ی اسباب علم و قدرت و تصرف مورد نیاز برای رسیدن به مقاصدش را به او عطا کردیم. مفسران گفته‌اند: «ذوالقرنین همان اسکندر یونانی» است که پادشاه شرق و غرب شد. و به این سبب به ذوالقرنین موسوم شد که پادشاهی مؤمن بود و خدا او را بر روی زمین مسلط گرداند و عدالت را به کار گرفت و پادشاهی مصلح بود و در فاصله‌ی بین حضرت عیسی ﷺ و حضرت محمد ﷺ حکومت می‌کرد.

روایت شده است که چهار نفر بر کوهی زمین حکومت داشتند: دو نفر مؤمن و دو نفر کافر. دو نفر مؤمن عبارتند از حضرت سلیمان و ذوالقرنین. و دو کافر عبارتند از نمرود و بختنصر.<sup>(۱)</sup> «فأتبع سببا» راهی را به طرف مغرب پیش گرفت که از جانب خدا برایش میسر شده بود. «حتی إذا بلغ مغرب الشمس» تا به مغرب رسید. «ووجدها تغرب فی عین حمئة» دید آفتاب از دید او - نه به صورت واقعی - در چشمه‌ای از آب و گل غروب می‌کند؛ زیرا آفتاب بزرگتر از آن است که در یکی از چشمه‌های زمین فرورود. رازی گفته است: وقتی ذوالقرنین به مغرب رسید و در مقابلش اثری از عمارات نیافت، دید آفتاب انگار در چشمه غروب می‌کند و چنین چشمه‌ای تیره می‌باشد، اگرچه در حقیقت چنین نبود، همان‌طور مسافر دریا تصور می‌کند که آفتاب در دریا فرو می‌رود؛ زیرا ساحل را نمی‌بیند، در صورتی که آفتاب در ورای دریا غروب می‌کند.<sup>(۲)</sup> «ووجد عندها قوما» در کنار آن چشمه‌ی گرم گل آلود قومی را یافت. «قلنا یا ذا القرنین إما أن تعذب و إما أن تتخذ فیهم حسنا» به طریق الهام به او گفتیم: ای ذوالقرنین! یا آنها را به قتل برسان یا به صورتی نیکو و پسندیده آنها را به هدایت و ایمان بخوان. مفسران گفته‌اند: آن قوم کافر بودند. از این رو خدا ذوالقرنین را مخیر کرد که یا آنها را به قتل برساند و یا نسبت به آنها راه نیکی را پیش گیرد و آنها را به اسلام بخواند. «قال أما من ظلم فسوف نعذبه» ذوالقرنین گفت: هر کدام بر کفر اصرار ورزد او را به قتل می‌رسانیم. «ثم یرد الی ربه فیعذبه عذابا نكرا» سپس نزد خدایش برمی‌گردد، آنگاه به وسیله‌ی آتش دوزخ به طوری وحشتناک و فظیح او را عذاب می‌دهد. «و أما من آمن و عمل صالحا فله جزاء الحسنی» اما آن‌که به خدا ایمان آورد و در دنیا به عمل نیکو پردازد و اعمال صالحات را توشه‌ی آخرت گرداند، پاداشش بهشت است که از نعمت‌هایش برخوردار می‌شود.

«و سنقول له من أمرنا يسراً» و در دنیا کار را بر او آسان می‌گیریم و تکلیف شاق و سخت را بر او فرض نمی‌کنیم بلکه تکلیف آسان و میسر از او می‌طلبیم. پادشاه عادل طریقه‌ی دعوت آنها را به نیکی برگزید. پس هرکس ایمان آورد در دنیا با او به نیکی عمل می‌شود و در آخرت به بهشت وارد می‌شود و خداوند او را یاری خواهد داد و کارش را آسان خواهد کرد و هرکس بر کفر ماندگار شود در دنیا و آخرت شکنجه خواهد دید.

«ثم أتبع سبباً» سپس ذوالقرنین با سربازانش راه مشرق را در پیش گرفت. «حتی إذا بلغ مطلع الشمس» تا از جهت مشرق به آخرین نقطه‌ی معموره رسید که بیننده تصور می‌کند آفتاب از آنجا طلوع می‌کند. «و جدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها ستراً» در آنجا اقوامی را دید که لباس و مسکنی نداشتند تا آنها را از حرارت آفتاب محفوظ بدارد. وقتی آفتاب طلوع می‌کرد وارد دخمه‌هایی در زمین می‌شدند و هنگام غروب آفتاب برای کسب و کار بیرون می‌آمدند. قتاده گفته است: ذوالقرنین به کشورگشایی ادامه داد، شهرها را می‌گشود و گنج و خزانه را جمع می‌کرد و مردان را جز مؤمنین، به قتل می‌رساند، به مشرق زمین و محل طلوع آفتاب رسید و با قومی روبرو شد که لخت و عریان در حفره‌ها و دخمه‌های زمین قرار داشتند، و خوراکی نداشتند جز آنچه آفتاب آن را پخته و برشته می‌کرد. وقتی آفتاب غروب می‌کرد، از حفره‌ها و دخمه‌ها بیرون می‌آمدند و به دنبال روزی می‌رفتند. و گفته می‌شود که آنها در سرزمینی بودند که ساختمانی در آن یافت نمی‌شد و آنها را زنج می‌گفتند.<sup>(۱)</sup> «كذلك وقد أحطنا بما لدیہ خبراً» با مردم مشرق زمین مانند مردم مغرب زمین عمل کرد و هرکس که ایمان می‌آورد او را آزاد می‌گذاشت و هرکس کافر می‌شد او را به قتل می‌رساند. ما به اخبار و احوال و ساز و کارهای نظامی و سربازانش علم کامل داشتیم؛ چون به سبب عظمت امر و فزونی افرادش جز خدای دانا و لطیف

هیچ کس به آن احاطه پیدا نمی‌کند. ﴿ثم أتبع سبیا﴾ سپس راه سوم در بین مشرق و مغرب را پیش گرفت که از سمت شمال او را به کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده می‌رساند. ﴿حتى إذا بلغ بين السدين﴾ تا به سرزمین و منطقه‌ای واقع در بین دو کوه بزرگ رسید که سرزمین ترک را از ارمنستان و آذربایجان جدا می‌سازد. طبری گفته است: سد عبارت است از حایل بین دو چیز و در اینجا عبارت است از آن دو کوه که حایل بین آن دو منطقه گشته است. و ذوالقرنین در بین یاجوج و ماجوج مانع و حائلی بنا نهاد تا شر آنها را از آن قوم کم کند و قطع نماید. ﴿وجد من دونها قوما لا يكادون يفقهون قولا﴾ در فراسوی آن دو کوه با قومی عقب افتاده روبرو شد که تقریباً جز زبان خود از هیچ زبانی حالی نمی‌شدند مگر با زحمت و به سختی. مفسران گفته‌اند: آن قوم به دلیل این که زبان عجیب و غریبی داشتند و دیر مطلب را متوجه می‌شدند و کمتر با دیگران اختلاط داشتند، حرف دیگران را درک نمی‌کردند و جز به وسیله‌ی مترجم زبانشان فهمیده نمی‌شد. ﴿قالوا يا ذالقرنين إن یأجوج و ماجوج مفسدون فی الأرض﴾ آن قوم به ذوالقرنین گفتند: ای ذوالقرنین! یاجوج و ماجوج - دو قبیله بودند که خلقتی نامتوازن داشتند، بعضی از آنها بسیار بلند قد و بعضی بسیار کوتاه قد بودند - <sup>(۱)</sup> قومی مفسدند: به قتل و غارت و سایر وجوه فساد و شر می‌پردازند. مفسران گفته‌اند: آدم‌خوار بودند، در بهار بیرون می‌آمدند، هر سبزه و علفی را می‌خوردند و هر گیاه خشکی را با خود می‌بردند. ﴿فهل نجعل لك خرجا﴾ آیا می‌توانیم قسمتی از اموال خود را به عنوان مالیات در اختیار تو قرار دهیم. ﴿علی أن تجعل بیننا و بینهم سدا﴾ تا سدی بسازی که ما را از شر یاجوج و ماجوج مصون بدارد. در البحر آمده است: بدین ترتیب مؤدبانه از او درخواست کرده‌اند که بذل مال را از آنان بپذیرد. <sup>(۲)</sup>

۱- این مطلب از علی و ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است.



«قال ما مکتی فیہ ربی خیر» گفت: قدرت و ملک و وسعتی که خدا به من عطا کرده است، از بذل مال شما برایم بهتر است. «فأعینونی بقوة» من به مالی احتیاج ندارم، شما می‌توانید به وسیله‌ی کار و نیروی انسانی به من کمک نمایید. «أجعل بینکم و بینهم ردما» در بین شما و آنها سد و حصار می‌سازم و حایل و مانعی محکم بنا می‌نهم. بدین ترتیب شهامت خود را نشان داده و از قبول مالیات آنها امتناع ورزید و ساختن سد را داوطلبانه به عهده گرفت و فقط به کمک نیروی انسانی اکتفا کرد. «أتونی زیرالحدید» قطعه‌های آهن برایم بیاورید و در آنجا قرار دهید. «حتی إذا ساوی بین الصدفین» تا دیوار را به میزان دو طرف کوه بالا آورد. «قال انفخوا» گفت: بدمید. «حتی إذا جعله نارا» تا آن آهن متراکم و انباشته شده داغ شد و از شدت حرارت گداخته شد. «قال أتونی أفرغ علیه قطرا» گفت: مس ذوب شده برایم بیاورید تا بر آن بریزم. رازی گفته است: وقتی قطعات آهن را آوردند آنها را روی هم چید تا بین دو کوه را تا قله مسدود کرد، آنگاه با دمه در آن دمیدند تا داغ و گداخته شد، آنگاه مس مذاب را بر آهن داغ ریخت و به هم چسبیدند و به صورت کوهی سفت درآمد. «فما استطاعوا أن یظہروه» از بس که صاف و سخت بود، مفسدان نتوانستند از آن بالا بروند. «وما استطاعوا له نقبا» و از بس که سفت و استوار بود، نتوانستند در آن نقب بزنند و آن را سوراخ کنند و با احداث این سد محکم و استوار، ذوالقرنین راه را بر یاجوج و ماجوج بست. «قال هذا رحمة من ربی» ذوالقرنین گفت: این سد نعمتی از سوی خدا و رحمتی است برای بندگانش. «فإذا جاء وعد ربی» وقتی در نزدیکی قیامت موعد خروج یاجوج و ماجوج از جانب خدا فرا رسد، «جعلہ دکاء» سد را با زمین یکسان و منهدم می‌کند. «وکان وعد ربی حقا» وعده‌ی خدا در مورد ویران شدن سد و قیام قیامت به طور حتم محقق می‌شود. در اینجا داستان ذی‌القرنین خاتمه می‌یابد. سپس بحث در مورد هول و هراس و سختی‌های روز رستاخیز به میان می‌آید و می‌فرماید: «و ترکنا بعضهم یومئذ یجوج فی بعض» روز

رستاخیز انسان‌ها را رها کرده - که از فزونی و کثرتشان - مانند موج دریا به یکدیگر آمده و آشفته می‌شوند. ﴿و نَفَخَ فِي الصُّورِ فِجْمَعَانَهُمْ جَمْعاً﴾ برای بار دوم در صور دمیده می‌شود، آنگاه همه را در یک مکان برای محاسبه و جزا جمع می‌کنیم و احدی از آن تخلف نمی‌ورزد. ﴿و عَرْضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضاً﴾ در روزی که خلایق جمع می‌شوند، جهنم را به صورتی ترسناک در معرض دید کافران قرار می‌دهیم تا عموماً هول و هراس آن را مشاهده کنند. ﴿الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي﴾ آنان که در دنیا چشمانشان از دیدن قدرت و اقتدار و یگانگی خدا کور بود و عقل و خرد را به کار نمی‌گرفتند و نمی‌اندیشند. ﴿و كَانُوا لَا يَسْتَفِيدُونَ سَمْعاً﴾ و بر اثر تیرگی نهادشان توانایی شنیدن کلام خدا را نداشتند. ابوسعود گفته است: این بیان اعراض آنها از دلایل سمعی، و نادیده گرفتن آیات واضح و روشن می‌باشد که انگار کور و کر بودند. <sup>(۱)</sup> ﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ﴾ همزه برای انکار و توییح است. یعنی آیا کافران گمان می‌برند که چنانچه بعضی از بندگانم را به عنوان خدا برگرفته و آنها را پرستش کنند، همچون فرشتگان و عزیز و مسیح بن مریم، آیا گمان می‌برند برای آنان مفید است؟ و آیا گمان می‌برند که من آنها را تعقیب نمی‌کنم و کیفر نمی‌دهم؟!

قرطبی گفته است: جواب استفهام حذف شده است و تقدیر آن چنین است: آیا می‌پندارند چنان عملی برای آنان سودمند است و من آنها را کیفر نمی‌دهم؟ ﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا﴾ ما جهنم را به عنوان جای پذیرایی از آنان آماده کرده، و آن را بسان منزل پذیرایی از مهمان قرار داده‌ایم. بیضاوی گفته است: سرزنش و تسمخر آنها، در آن مکنون است و یادآور این مطلب است که در ورای آن برای آنان عذابی مقرر است که جهنم نسبت به آن بسیار ناچیز و اندک است. ﴿قُلْ هَلْ بِالْأَخْسَرِينَ نَسَبْتُمْ أَعْمَالاً﴾

ای محمد! به آن کافران بگو: آیا می‌خواهید به شما بگویم زیانمندترین انسان نزد خدا کیست؟ ﴿الذین ضل سعيهم في الحياة الدنيا﴾ افرادی می‌باشند که در این دنیا عملشان باطل شده و به هدر رفته است؛ زیرا عمل نیکوی انسان کافر بی‌فایده می‌باشد. ضحاک گفته است: آنها عبارتند از کشیشان و راهبان که به عبادت می‌پردازند و گمان می‌برند عبادتشان مفید است. در صورتی که عبادت آنها قبول نمی‌شود. ﴿وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا﴾ حال آن‌که آنها گمان می‌کنند با چنین اعمالی نیکوکار محسوب می‌شوند و عمل نیک انجام داده‌اند. <sup>(۱)</sup> ﴿أولئك الذين كفروا بآيات ربهم و لقاءه فحبطت أعمالهم﴾ آنها به قرآن و زنده شدن کافر بودند، در نتیجه اعمالشان باطل شد. ﴿فلا نقيم لهم يوم القيامة وزنا﴾ در روز قیامت در نزد خدا ارزش و اعتباری ندارند و دارای قدر و منزلتی نیستند. در حدیث آمده است: «در روز قیامت انسانی بلند قد و پرخور می‌آورند که به اندازه‌ی بال پشه‌ای وزن ندارد». ﴿ذلك جزاؤهم جهنم بما كفروا و اتخذوا آياتی و رسلی هزوا﴾ به سبب این‌که به آیات خدا کافر بودند و پیامبران را مسخره و استهزا کردند، آتش جهنم کیفر و عقوبتشان می‌باشد. ﴿إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات﴾ آنان که به خدا ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، ﴿كانت لهم جنات الفردوس نزلا﴾ بالاترین مقام بهشت یعنی فردوس، منزل و قرارگاه آنها خواهد بود. ﴿خالدين فيها لا يغيون عنها حولا﴾ برای همیشه در آن مهمانند و هرگز درخواست نقل مکان از آنجا را نمی‌کنند. ابن رواحه رضی الله عنه گفته است: نمی‌ترسند از این‌که از بهشت فردوس اخراج شوند یا آن را عوض کنند. ﴿قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي﴾ تمثیل وسعت علم خدا است. یعنی بگو: اگر تمام دریاهاى دنیا جوهر و مرکب باشند و در نوشتن کلمات و حکمت و عجایبات خدا مصرف شوند، ﴿لنفد البحر قبل أن تنفذ كلمات ربي﴾ آب دریا با آن همه کثرتش تمام

۱- حافظ در الفتح ۸/۳۲۴ آنرا ذکر کرده است.

می شود و به آخر می رسد، در حالی که هنوز کلام خدا تمام نشده و به پایان نرسیده است؛ زیرا کلام خدا نهایت ندارد. ﴿و لو جئنا بمثلہ مددا﴾ هر چند که مشابه آن دریا را به آن بیفزاییم، باز کلمات خدا به انتها نمی رسد. ﴿قل إنما أنا بشر مثلکم یوحی الی أنما إلهکم إله واحد﴾ ای محمد! به آنها بگو: من هم مثل شما انسانی بیش نیستم اما خدا به فضل خود بر من منت نهاده است و به من وحی کرده و فرمان داده است که به شما اطلاع بدهم و ابلاغ کنم که خدا یگانه و یکتا و بی شریک و انباز است. ﴿فمن کان یرجوا لقاء ربہ﴾ پس هر کس امید پاداش خدا را دارد و از کیفرش می ترسد، ﴿فلیعمل عملاً صالحاً﴾ با اخلاص، عبادت او را به جا آورد. ﴿و لا یشرک بعبادۃ ربہ أحدا﴾ و از عملش قصد ریا را نداشته باشد و غیر از ذات خدا را نجوید؛ زیرا خدا جز عمل خالص را قبول نمی کند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿مطلع... و مغرب﴾ متضمن طباق است.

۲- ﴿جعلہ ناراً﴾ متضمن تشبیه است؛ یعنی در حرارت و شدت گداختگی مانند آتش است. ادات و وجه شبه حذف شده و به صورت تشبیه بلیغ درآمده است.

۳- ﴿یموج فی بعض﴾ شامل استعاره می باشد. به خاطر کثرت و درهم بودن آنها به موج متلاطم دریا تشبیه شده اند و لفظ موج برای آن استعاره شده است، پس شامل استعاره‌ی تبعیه می باشد.

۴- ﴿کانت أعینہم فی غطاء عن ذکری﴾ نیز متضمن استعاره می باشد؛ یعنی به آن می نگرند اما عبرت نمی گیرند. و آیات کونی بر آنان عرضه می شود اما ایمان نمی آورند. در واقع چشمان آنها را پرده‌ای فرانگرفته است بلکه به طریق تمثیل آمده است.

۵- ﴿یحسبون أنهم یحسنون﴾ شامل جناس ناقص است؛ زیرا در آن شکل بعضی از حروف تغییر کرده است و جناس تصحیف نیز گفته می شود.

۶- ﴿أفحسب الذین کفروا﴾ استفهام برای سرزنش و توییح آمده است.

۷- ﴿وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جِزَاءُ الْحَسَنَى﴾ در مقابل ﴿أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ﴾ متضمن مقابله است.

لطیفه: در بسی موارد در قرآن لفظ «حبط» آمده است. اصل حبط به معنی بادکردن شکم حیوان است، آنگاه که حیوان علفی مسموم می‌خورد و شکمش باد کرده و آن را تلف می‌کند. این لفظ مناسب‌ترین تعبیر است برای توصیف اعمال، اعمالی که باد کرده و صاحبش گمان می‌برد که عملی نیک است و سرانجام آن نابودی و تباهی است.

